

99/9/30

# هستی و بازی

(بازی هایی با هستی و موجودیت و هستنده و تفسیر)

نویسنده: سید رضا قریشی

موضوع: فلسفه

موضوع: دریدا

موضوع: هایدگر

کپی برداری با ذکر منبع بلامانع است

## Contents

4.....	مقدمه
8.....	بررسی مرگ مولف و تفاوت های برداشت های افراد
17.....	بررسی موضوعاتی از هایدگر
55.....	نتیجه



---

## مقدمه

-در مثلاً موضوع مرگ مولف، ممکن است که هر فرد بتواند از منظور یک متن و دلیل که یک نویسنده ی دیگر نوشته یا بیان کرده است، منظور و معنی و تعریفی بگیرد که با منظور و تعریف و معنی ای که مورد نظر آن نویسنده و افراد دیگر بود متفاوت باشد، اما این موضوع دلیل بر این نیست که این فردی که منظوری متفاوت گرفت کاری نادرست و منظوری نادرست داشته باشد.

چون به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و ناخودآگاهانه و کم، هر فرد و امور وی، با افراد دیگر و امور آنها متفاوت است، آنگاه منظور گرفتن و معنی کردن و تعریف کردن یک متن یا دلیل یا حرف یا زبان هم، توسط هر فرد با فرد و افراد دیگر و امور آنها متفاوت است، هر چند ممکن است گاهی این تفاوت در ظاهر و به طور مستقیم و زیاد دریافته نشود، ولی به طور ناخودآگاهانه و غیرمستقیم و کم موجود است.

ممکن است تعریف‌هایی درباره‌ی آن چیزی که هایدگر دازاین می‌نامد و تعریف می‌کندموجود باشد، مثلاً اینکه دازاین نوعی هستنده‌ی پرسش‌کننده از هستی است، که البته این هستنده با موجودات وهستنده‌های دیگر متفاوت است، و یا تعریف دازاین به عنوان درگیری فعالیت ماهرانه، مثلاً در چکش‌ورزی و مثلاً اینکه چکش‌درگیر و در فعالیت سفت کردن میخ است و باز میخ‌درگیر یا در فعالیت برای متصل کردن دو یا چند قطعه چوب است و باز متصل شدن چوب‌ها درگیر و به خاطر و در فعالیت ساختن سقف خانه است، و این روند درگیری‌ها و به خاطر چه‌ها و فعالیت‌های ماهرانه همچنان ادامه دارد و ممکن است این فعالیت‌ها همان تودستی بودن نامیده شود.

و یا ممکن است دازاین مثلاً در معنی تأملات فلسفی و علوم طبیعی و چیزهای دیگر باشد که فرادستی بودن هم نامیده می‌شود.

اما در مورد موجود بودن دازاین، این طور نیست که دازاین هستنده‌ای باشد که در مکان یا فضای سه بعدی خاصی موجود باشد یا بتواند این مکان و سکونت داشتن دازاین را با دستگاه جی پی اس سنجید و دریافت.

دازاین تعلق دارد و تعلق داشتن به درگیری‌ها و فعالیت‌های ماهرانه، یا دازاین تعلق به امور و موضوعات به خاطر چه‌ها دارد.

حتی در مورد دازاین، زمان گذشته و حال و آینده، که ظاهر قضیه است وجود ندارد، بلکه برای دازاین، گذشته به عنوان پرتاب شدگی و حال به عنوان ثابت بودگی و آینده به عنوان طرح افکنی وجود دارد. ممکن است دازاین همان فعالیت‌ها و کارها و درگیر فعالیت‌ها بودنی است، که فرضاً و مثلاً انسان انجام می‌دهد، ولی دازاین به معنای انسان نیست.

ممکن است، آن جا- بودن ، در مورد دازاین، معنی مکانی نباشد که با دستگاه جی پی اس بتوان آن را فهمید و اندازه گرفت و ممکن است دازاین، نوعی تعلق داشتن به فعالیت های ماهرانه و تعاریف دیگر باشد.

البته موجود بودن با وجود داشتن متفاوت است و یکی نیستند.

اما باز هم در مورد دازاین این تعریف ظاهری موجود نیست، که مثلاً در ظاهر ابزاری موجود است و در ظاهر نجار موجود است که در حال عمل چکش ورزی باشد، بلکه ممکن است مثلاً دازاین درگیری های فعالانه و به خاطر چه بودن هایی است، که در روند انجام است.

مثلاً ممکن است به خاطر چه های دازاین، این طور باشد که، چکش به خاطر سفت کردن میخ است و میخ به خاطر وصل کردن قطعه چوب ها است و وصل شدن قطعه چوب ها به خاطر ساخته شدن سقف است و سقف به خاطر محافظت در برابر باران است و این به خاطر چه ها ادامه می یابد.

ممکن است به تعریفی، وجود داشتن، وجود باشد و موجود بودن آن چیزی باشد که مثلاً مثل میز وجود دارد و موجودیت وجود داشتن را هم داشته باشد.

ممکن است گاهی کلمه «هست» برای وجود داشتن به کار رود و کلمه «است» برای موجود بودن به کار رود.

مثلاً موجود بودن میز، با وجود داشتن میز متفاوت باشد و موجود بودن همان وجود داشتن نباشد.

اما در ادامه و در نوشته های این نوشتار، معانی و تعریف ها و نظرهایی دیگر هم در مورد دازاین و هستی و موجودیتی و مورد نظر و تعریف و معنی هایدگر نبود هم توسط خودم آورده شد و مورد بررسی قرار دادم و در این نوشتار، تنها آن چیزی که مورد نظر و تعریف و معنی هایدگر از دازاین و هستی و موجودیت بود، موجود نیست و تعاریف و معانی دیگری درباره ی دازاین و هستی و موجودیت، که منظور هایدگر نبود و مورد نظر خودم بود را هم بررسی کردم.



## بررسی مرگ مولف و تفاوت های برداشت های افراد

-ممکن است دریدا بگوید: وقتی ما به دنبال ساختارها هستیم از متغیرها غافل می مانیم. فرهنگ و شیوه های قومی هر لحظه تغییر می کند پس روش ساختارگراها نمی تواند صحیح باشد و یک متن هرگز مفهوم واقعی خودش را آشکار نمی کند زیرا مولف آن متن حضور ندارد و هر بیننده و یا هر کس که آن متن را قرائت کند می تواند دریافتی متفاوت از قصد وهدف مولف داشته باشد.

معنی متن قطعی و تغییرناپذیر نیست.

متن را خوانندگان متون معنا می کنند نه نویسندگان.

ممکن است طبق چیزی که ساختارگرایان می گویند، مثلاً ساختار زبان یا ساختارهایی دیگر بنیادها و چگونگی ها و ساختارهایی دارد که مثلاً زبان براساس آن ساختار موجود است.

اما ساختار مثلاً ساختارهای اجتماعی یا ساختار زبان یا ساختارهای موضوعات دیگر، که ساختارگرایان آن را قبول داشتند، چه ساختاری برای درست بودن آن ساختارها دارد و موضوع این که باز هم ساختار آن ساختارها چه ساختاری دارد هم چنان ادامه می یابد.

اما ساختارهای ساختار یا ساختار ساختار، دارای چه ساختار درست در ساختار درستی و ساختار درستی ساختار درستی است؟

یک ساختار چه ساختار درستی در ساختار درستی ساختار خودش دارد؟

آیا ساختار ساختار یک چیز یا موضوع وجود دارد یا ساختار دارد؟

ساختار خود درستی چه ساختاری دارد و آیا این ساختار قابل اعتماد برای درست بودن یا ساختار درست داشتن یا ساختار درست بودن هست؟

خود ساختار این نظر که ساختار موضوعات و چیزهای گوناگون وجود دارد و موضوعات و چیزهای گوناگون براساس آن ساختار هستند و موجودند چه ساختاری دارد و همین طور چه ساختاری برای درست بودن و ساختار درست بودن دارد؟

آیا ساختار، ساختار خودش است و یا آیا ساختار، در و با ساختار خودش است؟

آیا ساختار، ساختار انتخاب کردن (چون ممکن است هر انتخابی هم ساختاری مخصوص خود دارد) موضوعات و چیزهای و اعمال گوناگون را محدود می کند؟

اگر انجام اعمال و موجودیت موضوعات و چیزهایی که مثلاً فرد انجام می دهد براساس انتخاب باشد، بعد می توان گفت ممکن است هر انتخاب کردن هم به انواع گوناگون ولو پنهان دارای ساختاری مخصوص خودش است که با ساختار انتخاب های دیگر فرد متفاوت است.

همین طور شاید بتوان گفت وقتی یک ساختار موجود است، ممکن است ساختار انتخاب خاص توسط فرد و در فرد موجود بود که آن ساختار و موضوعات و امور و چیزها و اعمالی که براساس آن ساختار است را انتخاب کرد و بعد آن ساختار و موضوع یا عمل یا چیز آن ساختار هم موجود است.

در صورتی که مثلاً و فرضاً وجود ساختار را در نظر بگیریم، مثلاً یک ساختار، ساختارهای دیگری را در چگونه بودن ساختارشان و ساختارهای دیگر محدود و در بند می کند، زیرا مثلاً گاهی برخی ساختارها (مثلاً در فرد)، ساختارهای دیگر را برای ساختار انتخاب و همین طور انتخاب شدن توسط فرد محدود می کند و به این ترتیب برخی انتخاب ها در ساختارهای دیگر در فرد و توسط فرد کمتر و یا محدود می گردد.

مثلاً یک ساختار، ساختارهای دیگر را کنار می زند یا بعد از مدتی بی کاربرد و بی مصرف می کند، مثلاً در ساختارهای اجتماعی چون انواع ساختارهایی متعدد موجود است، ممکن است بعد از مدتی یک یا چند

ساختار، یک یا چند ساختار دیگر را کنار می زند و به انواعی جایگزین موجود بودن و مصرف شدن آن ساختار، یا ساختار قبلی در کاربرد داشتن و مصرف شدن، در بین افراد گردد.

ممکن است کاربرد و به کارگیری یک ساختار، جای مصرف شدن و کاربرد داشتن ساختار یا ساختارهای قدیمی دیگر را در بین افراد و موجودات بگیرد.

ممکن است در یک ساختار مثلاً ساختار زبان یا ساختارهای اجتماعی، یک یا چند نوع ساختار دیگر هم موجود باشد، یا در یک ساختار، مثلاً با ساختار زبان یا ساختارهای اجتماعی، یک یا چند ساختار دیگر هم موجود باشد و بعد در هر موقع و مورد یک ساختار از این چند ساختار، کاربرد و به کارگیری و مصرف و یا موجودیت در موجودیت بیشتر و کاربرد بیشتر داشته باشد، ولی ممکن است با تمام اینها چون مثلاً در هر موقع یک ساختار، موجودیت و کاربرد داشته باشد، گاهی ممکن است برخی افراد تصور کنند ساختار ثابت و یا ساختار، موجود نیست و تغییرات رخ می دهد و امور و چیزها و موضوعات و اعمال جدید، جای اعمال و موضوعات و امور دیگر را می گیرد و موجود است.

ممکن است یک ساختار، مثلاً ساختار اجتماع دارای انواع گوناگون موضوع در خودش با ساختار خودش باشد، که شاید در هر موقع یکی از این موضوعات، که در آن ساختار هست، موجودیت و کاربرد داشته باشد، ولی با این حال شاید گاهی فرد یا افراد تصور کنند چون مثلاً در موضوعات اجتماعی در هر موقع یک موضوع موجود است که با موضوع و موضوعات دیگر که در اجتماع است فرق دارد، بعد این فرد و افراد تصور کنند ساختار و ساختار ثابت موجود نیست.

اما از طرفی ممکن است یک فرد برداشت و معنی گیری خاصی را از یک متن داشته باشد، ولی فرد دیگر برداشت و معنی دیگری را از آن متن داشته باشد، چون در چگونه بودن یک متن، چگونه بودن هایی دیگر از آن متن هم موجود است، و چون به انواع گوناگون افراد متفاوت هستند، آنگاه بعد ممکن است هر فرد برداشت و معنی متفاوت را از آن متن داشته باشد، چون مثلاً هر چگونه بودن متن (که از بین چگونه

بودن های متعدد آن متن موجود است) با چگونه بودن خاصی که در فرد خاصی موجود است و با فرد دیگر، این چگونه بودن و این فرد متفاوت است، سازگار و مساعد باشد، آنگاه پس می توان گفت به این دلیل ممکن است از یک متن، افراد مختلف برداشت ها و معانی متفاوت را برداشت کنند که با چگونه بودن آنها سازگارتر و مساعدتر است.

اما چگونه بودن افراد، دارای چگونه بودن هایی متفاوت در چگونه بودن در هر فرد نسبت به فرد دیگر است و همین طور چگونه بودن یک متن هم دارای چگونه بودن های مختلف در چگونه بودن خودش یا در چگونه بودن است.

برداشت ها از متن و خوانش های متفاوت و گوناگون به دلیل تفاوت داشتن های افراد در نوع و چگونه بودن های تصورات آنها به انواع ولو غیرمستقیم و پنهان و کم نسبت به فرد و افراد دیگر متفاوت است ، آنگاه برداشت ها و دریافتن ها و معنی گرفتن ها از یک متن هم دارای خوانش ها و معنی گرفتن های متفاوت است.

در اصل همین طور تصور تصورات مثلاً تصور چند تصور در هر فرد نسبت به دیگران، به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و کم متفاوت است، بنابراین طبق این تفاوت مثلاً تصور یک فرد از تصورات موجود در یک متن یا تصور تصورات یک متن با فرد دیگر و تفسیری که این فرد دیگر با آن چندین یا تعداد زیادی تصورات را تصور می کند متفاوت است، مثلاً تصور تصورات موجود در متن خوانده شده در هر فرد، نسبت به فرد دیگر، به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و کم متفاوت است، چون در اصل اغلب تصور تصورات یک فرد با تصور تصورات فرد دیگر به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و کم متفاوت است.

اما همین طور در اصل یک متن که توسط فرد خوانده می گردد، این متن همان تصورات و تصورات کلامی در تصور و تصورات و برداشت فرد است، اما باز هم از طرفی این تصورات و همین طور تصور تصورات این تصورات متن، به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و کم و دانسته یا ندانسته و خواسته یا نخواست

نسبت به فرد و افراد دیگر متفاوت است، آنگاه طبق این موضوع ممکن است خوانش ها و برداشت ها و دریافتن های متفاوت از یک متن در افراد موجود باشد.

همان طور که اغلب و به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کمتر یا بیشتر، اغلب در اصل فرد نمی خواهد کاملاً مانند دیگری باشد و به انواع گوناگون و در باطن و عمق قضیه می خواهد خودش باشد، آنگاه این موضوع نشان دهنده این است که هر فرد با دیگری مانند اثرانگشت متفاوت است و فرق دارد و زندگی و اعمال وی هم به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و کم فرق دارد، و این نشانی از این هم هست که تصورات و تصور تصورات هر فرد با فرد دیگر متفاوت است، حتی اگر فرضاً تصور و خیال گردد که یک فرد بخواهد و آرزو کند که مانند دیگری باشد، باز هم در اصل این فرد به انواع گوناگون نتوانست که مانند دیگری باشد یا نمی تواند مانند دیگری باشد، مثلاً برای همین ناتوانی و ناتوان بودن است که این فرد آرزو می کند یا فرضاً می خواهد مانند دیگری باشد، پس باز هم طبق این گفته ها می توان گفت در اصل هر فرد با فرد دیگر متفاوت است و همین طور تصورات و تصور تصورات هر فرد هم با فرد دیگر متفاوت است، آنگاه همین طور چون تصورات و تصورات تصورات هر فرد با دیگری متفاوت است، آنگاه برداشت و خوانش هر فرد از یک متن به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر با فرد دیگر متفاوت است.

اما در اینجا ممکن است معنی گرفتن و برداشت و خوانش یک فرد از یک متن نزدیک به معنی گرفتن و برداشت و خوانش فرد دیگر از آن متن باشد ولی در اصل یکی و همانند نیست بلکه ممکن است تفاوت کمتری داشته باشد.

ممکن است تصورات و تصورات تصورات یک فرد، تفاوت کمتری با فرد دیگر داشته باشد و حتی گاهی به علت این تفاوت کم، فرد خیال کند دارای تصورات و تصورات تصورات همانند با دیگری دارد، ولی در اصل



به انواع گوناگونِ ولو پنهان و غیرمستقیم و کم و ندانسته، زبان و به کارگیری و استفاده از زبان و همین طور چگونه بودن زبان هم متفاوت باشد.

همان طور که به انواع گوناگون کم یا زیاد، صدای هر فرد با فرد دیگر متفاوت است، آنگاه به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و ندانسته و کم، زبان و معنی گرفتن از یک متن یا تولید یک متن هم، به صورت کم یا زیاد یا پنهانی و غیرمستقیم، در یک فرد و قوم تا نسبت به فرد و قوم دیگر متفاوت است.

ممکن است متفاوت بودن صداها در هر فرد نسبت به فرد دیگر، نشانی از این باشد که چگونه بودن هر فرد مثلاً چگونه بودن زبان هر فرد، نسبت به فرد دیگر، ولو بطور کم و ندانسته متفاوت است.

ممکن است همان طور که دست خط هر فرد با فرد دیگر متفاوت است، زبان و گفتار مثلاً گفتار و حرف نوشتاری و تولید متن و معنی گرفتن از متن و در یک فرد نسبت به فرد دیگر متفاوت باشد.

البته در اینجا حرف با زبان یا ساختار زبان یا چگونگی زبان فرق دارد و حرف و زبان یکی و یک چیز نیستند.

ممکن است چون دست خط هر فرد با فرد دیگر متفاوت است، آنگاه هر فرد به طور کمتر یا بیشتر خوانش و معنی گرفتن از یک متن را طبق دست خط خودش معنی می گیرد یا یک متن را می نویسد و طبق تفاوت دست خط برداشت و معنی گرفتن از یک متن، در هر فرد متفاوت با فرد دیگر است، هر چند ممکن است گاهی به علت تفاوت اندک این تفاوت فهمیده نگردد.

حتی ممکن است وقتی یک فرد به گفتار صوتی یک متن گوش دهد، باز هم برداشت و معنی گرفتن متفاوت با فرد دیگر از آن گفتار صوتی متن داشته باشد.

یک متن و تولید و معنی گرفتن از آن، با مقاصد اجتماعی و تفاوت اجتماعات در آن با همان تفاوت و اجتماعات و فرهنگ های متفاوتی که فرد و افراد در آن زندگی می کنند و خود را کمتر یا بیشتر و به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم قبول دارنده و کار کننده و عمل کننده به آن در نظر می گیرند و

هستند می باشد، چون مثلاً به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر، فرهنگ ها و اجتماعات و افراد با یکدیگر متفاوت هستند، ولی از طرف دیگر، به طور کم یا زیاد و به انواع گوناگون، فرد فردِ افرادِ این اجتماعات و فرهنگ ها، برای این اجتماع و فرهنگ و در این اجتماع و فرهنگ عمل و کار می کنند که با فرد دیگری که در فرهنگ و اجتماع دیگر کار و عمل می کند به انواع گوناگون کم یا زیاد متفاوت است، و اجتماعات و فرهنگ ها هم متفاوت هستند و به این ترتیب متفاوت هم می مانند، پس بنا به این موضوعات و تفاوت ها، افراد ، و افراد و فردِ موجود در فرهنگ ها و اجتماعات، متفاوت هستند و به انواع گوناگونِ مستقیم یا غیرمستقیم آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر، معنی گرفتنِ متفاوت از یک متن هم در این فرد و افراد و اجتماع و فرهنگ موجود است و همین طور تولید متن ها با معانی متفاوت نیز در این افراد و فرد ، و فرد فردِ افراد و اجتماع و فرهنگ ها هم صورت می گیرد.

متن هر فرهنگ و اجتماع با متن اجتماع و فرهنگ دیگر متفاوت است و در آینده و گذشته و حال این اجتماعات و فرهنگ ها هم متن ها و معانی متفاوتی از این اجتماعات و فرهنگ ها موجود است.

در اصل معنی هر فرد و اجتماع و فرهنگ هم با معنی اجتماع و فرهنگ و فرد دیگر متفاوت است و همین طور معانی از یک متن هم در این اجتماعات و فرهنگ ها و افراد و فرد متفاوت است.

هر فرد و فرهنگ و اجتماع معنی متفاوتی را از خودشان می گیرند و دارند، همین طور هم به انواع گوناگون و کم یا زیاد هر فرد و اجتماع و فرهنگ، معنی متفاوتی را از یک متن می گیرد، یا معنی متفاوتی از یک متن را تولید و موجود می کند.

مثلاً ممکن است از طرفی دیگر مثلاً چگونگی یک فرد طوری باشد که در زمان های گوناگون حال یا آینده یا گذشته ی زندگی و اعمال خودش، دارای زندگی ها و انجام اعمال و معنی گرفتن ها و معانی گوناگون باشد و همین طور فرد طبق این چگونگی خودش در هر موقع از زندگی خودش متفاوت با موقع دیگر زندگی و اعمال و موضوعات خودش باشد، همین طور هم ممکن است یک اجتماع و فرهنگ هم

دارای چگونه بودن و معنی متفاوت در زمان های مختلف حال و آینده و گذشته خودش باشد، و همین طور معانی مختلفی را از خودش و انجام اعمال و زندگی و موضوعات خودش بگیرد و داشته باشد و همین طور طبق این موضوع معانی متفاوتی را هم از یک متن بگیرد و داشته باشد، همین طور ممکن است این فرد و افراد و اجتماع این موضوع را به طور آشکار و مستقیم نفهمد.

به انواع گوناگون یک فرهنگ و اجتماع، اجتماعی و فرهنگی، اجتماعی و فرهنگی، برای اجتماعات و فرهنگ های دیگر و مانند آن ها بودن نیست و نمی خواهد باشد، شاید هم گاهی به این دلیل است که مثلاً گاهی فردی که در یک اجتماع و کشور است، نسبت به هم وطنان و هم اجتماعات خودش بهتر رفتار می کند یا گاهی کم یا زیاد می خواهد بهتر رفتار کند.

ولی با این همه چون مثلاً رفتار یک فرد نسبت به خودش به انواع گوناگون ولو غیرمستقیم و پنهان و کمتر یا بیشتر، بهتر از رفتار وی با دیگران است، یا اگر این فرد رفتار بهتری با دیگران داشته باشد این رفتار بهتر، به انواع ولو غیرمستقیم و پنهان، برای انواعی از رفتار بهتر با خودش است، پس باز هم در اصل هر فرد متفاوت با افراد دیگر هم هست، هر چند ممکن است باز اجتماعات و فرهنگ ها هم متفاوت با هم باشند و معانی متفاوتی در رفتارها و اعمال و زندگی و موجودیت آنها موجود باشد و معنی متفاوتی را هم از متن و حرف و زبان و چگونگی خودشان و غیره بگیرند یا داشته باشند.

حتی در یک فرد، دشمنی نسبت به فرد و اجتماع و فرهنگ و وطن خود هم، متفاوت با دشمنی داشتن یا دشمنی نداشتن نسبت به فرد و اجتماع و فرهنگ و کشورهای دیگر است، چون افراد و اجتماعات و فرهنگ ها و همین طور دشمنی داشتن ها و معنی آن ها، متفاوت هستند و معنی گرفتن های متفاوتی در فرد و افراد و اجتماعات نسبت به این موضوعات موجود است.

-----

---

### بررسی موضوعاتی از هایدگر

هایدگر در فصل سوم کتاب هستی و زمان می گوید در- جهان- هستن را نخست باید از حیث آن دقیقه ی ساختی اش که «جهان» باشد مشهود سازیم. انجام این وظیفه آسان و چنان پیش پا افتاده جلوه می کند که هنوز هم گمان می رود می توان از آن چشم پوشید. توصیف «جهان» به مثابه پدیده به چه معنا

می تواند باشد؟ مجال دیدار چیزی را دادن که خودش را در «هستنده» در درون جهان نشان می دهد.  
پس نخستین گام شمارش چیزهایی است که «در» جهان است:

خانه ها، درخت ها، آدمیان، کوه ها، ستارگان.

ما می توانیم «ظاهر» این هستندهها را وصف کنیم و رویدادهایی را در آن ها و با آن ها رخ می دهد نقل کنیم. اما این «مشغله ای» آشکارا پیشاپدیده شناختی است که به هیچ وجه نمی تواند مدخلیتی پدیده شناختی داشته باشد. چنین توصیفی همیشه در بند هستنده می ماند. این توصیف توصیفی اونتیکی است. اما ما هستی را می جوییم. «پدیده» در معنی پدید شناختی آن از حیث صوری به مثابه چیزی که خودش را به مثابه هستی و ساخت هستی نشان می دهد تعیین شده است.

از این رو توصیف پدیده شناختی «جهان» به این معنا خواهد بود: هستی هستنده ی فرادستی درون جهانی را نمایش دادن و آن را به گونه ای مفهومی - مقولی تثبیت کردن.

هستنده های درون جهان، اشیاء اند، اشیاء طبیعت و اشیاء «برخوردار از ارزش». شیئیت آنها مسئله می شود، و تا جایی که شیئیت اشیاء «برخوردار از ارزش» بر پایه ی شیئیت طبیعت بنا می شود، موضوع نخست ما هستی چیزهای طبیعت، طبیعت از حیث طبیعت بودن، است. خصلت هستی چیزهای طبیعت (جوهرها) که هر چیز را بنیان می نهد، جوهریت است. چیست که معنای انتولوژیکی آن را تشکیل می دهد. بدین ترتیب به پژوهش خویش جهت گیری بی ایهامی در پرسش بخشیده ایم.

اما از طرفی می توان گفت اگر هستنده ها نباشند، آنگاه دازاین به عنوان فعالیت ماهرانه و روزمره و انجام اعمال مثلاً در چکش ورزی و به این معنی هم وجود ندارد، زیرا در این تعریف از دازاین، از دازاین با فعالیت ماهرانه و عملی (مثلاً در چکش ورزی)، می تواند دارای آگاهی از وجود داشتن خودش و وجود داشتن فعالیت های ماهرانه باشد، آنگاه طبق این تعریف اگر هستنده ها نباشند، آنگاه دیگر ممکن است حتی دازاین از وجود داشتن و پی بردن به وجود داشتن بی نصیب باشد (البته در اینجا هایدگر فعالیت

ماهرانه دازاین مثلاً در چکش ورزی و امور دیگر ماهرانه را تو دستی بودن هم نامیده است). پس ممکن است بدون موجود بودن هستند ها، دازاین هم وجود نداشته باشد. پس باز هم از طرفی اگر هستند ها موجود نباشد، بعد دیگر دازاین نمی تواند این برداشت و وجود داشتن را داشته باشد که دریابد، نوع وجود و وجود خودش وجود دارد، زیرا دازاین تجربه ای ندارد و تجربه ماهرانه ای هم ندارد (هر چند ممکن است منظور هایدگر این نوع تجربه نباشد). به تعبیر هایدگر دازاین وقتی درگیر فعالیت ماهرانه مثلاً چکش ورزی هست، حتی از چکش و وسایل و یا حتی از خودش تجربه آگاهانه ای ندارد و دازاین تنها درگیر فعالیت ماهرانه مثلاً در چکش ورزی و مثلاً اینکه چکش زدن میخ ها به خاطر ساخته شدن سقف چوبی هست و سقف چوبی برای خانه هست و خانه بخاطر چیز دیگر هست و چیز دیگر به خاطر باز هم چیز دیگر هست و این به خاطر چه ها ادامه دارد می باشد، و ممکن است هایدگر این چکش ورزی و فعالیت ماهرانه را تودستی بودن هم بنامد.

ممکن است هایدگر بگوید: جهان، هستی هستند موجود در جهان را نشان می دهد و جهان هستند را به گونه ای مفهومی تثبیت می کند. اما ممکن است هایدگر برای زمان آینده، طرح افکنی و برای زمان حال، ثابت بودگی و برای زمان گذشته پرتاب شدگی را بیاورد که باز هم این سه زمان مربوط به فعالیت های ماهرانه دازاین هست، اما باز هم از طرفی می توان گفت شاید در دازاین طولانی یا کوتاه بودن یک فعالیت ماهرانه و یا روزمره در آینده و حال و گذشته یا به عبارتی طبق نظر هایدگر یک فعالیت ماهرانه و روزمره در طرح افکنی و ثابت بودگی و پرتاب شدگی متفاوت و جدا باشد، مثلاً ممکن است دازاین در یک فعالیت خاص مثلاً یک ضربه چکش زدن که مانند یک ضربه چکش زدن در آینده و یا حال یا گذشته بیابد که در اصل طبق تعریف هایدگر زمان آینده و حال و گذشته وجود ندارد و فعالیت و به خاطر چه ها هست، در طرح افکنی و ثابت بودگی و پرتاب شدگی فعالیت ها وجود دارد متفاوت و غیرهمانند و غیریکسان باشد، مثلاً از طرفی دیگر اگر زمان را طبق نظر هایدگر بررسی نکنیم می توان گفت در یک

ذهن گذشت زمان در طول عمر وی مثلاً در آینده و حال و گذشته متفاوت و غیریکسان هست. به هر حال از طرفی فعالیت برای انجام یک عمل با فعالیت برای همان عمل در دفعه و موقع متفاوت با دفعه و مورد دیگر هست و یکسان و همانند نیستند. اما باز هم از طرفی می توان گفت ممکن هست این زمان یا بنا به نظر هایدگر طرح افکنی و ثابت بودگی و پرتاب شدگی در دازاین و فعالیت های ماهرانه و به خاطر چه های فعالیت های ماهرانه وی وجود داشته باشد، حتی ممکن است در اینجا طبق نظر هایدگر فرادستی بودن، مثلاً اینکه دازاین امور و اشیاء را به نوعی ببیندو مثلاً تأمل فلسفی داشته باشد، هم در مورد زمان و طرح افکنی و ثابت بودگی و پرتاب شدگی، وجود نداشته باشد و طرح افکنی و ثابت بودگی و پرتاب شدگی در خود دازاین و فعالیت های ماهرانه وی و به خاطر چه بودن های فعالیت های وی وجود دارد و جدا از دازاین وجود ندارد. مثلاً اگر به نوعی دیگر و غیر از هایدگر در نظر بگیریم زمان در خارج از ذهن وجود ندارد بلکه در ذهن وجود دارد . اما از طرفی ممکن است منظورهایدگر از در جهان بودن، ظاهر قضیه نباشد، بلکه معنی در جهان بودن، درگیری ماهرانه مثلاً در چکش ورزی یا فعالیت های ماهرانه دیگر باشد، مثلاً چکش دیگر کوبیدن میخ است و میخ درگیر به هم متصل کردن دو یا چند قطعه چوب هست و متصل کردن چوب ها درگیر ساختن سقف خانه است و سقف خانه درگیر محافظت از باران هستد این درگیری ها همین طور در موارد گوناگون دیگر هم ادامه می یابد و منظور هایدگر از در جهان بودن و دازاین این است.

اما ممکن است منظور دیگر از در جهان بودن به خاطر چه ها باشد، مثلاً چکش ورزی به خاطر چسباندن چوب ها است و چسباندن چوب ها به خاطر ساختن سقف است و سقف به خاطر محافظت از باران است و همین طور این به خاطر چه ها در موارد دیگر و این موارد ادامه می یابد و این هم نوعی در جهان بودن دازاین است. شاید هم منظور هایدگر از در جهان بودن ظاهر قضیه و اینکه جهانی باشد که دازاین در آن موجود هست نباشد. شاید به نوعی منظور هایدگر از در جهان بودن، تعلق داشتن به جهان به عنوان

درگیر فعالیت ماهرانه بودن و تعلق داشتن به جهان برای فعالیت های ماهرانه برای به خاطر چه ها باشد. شاید به نظر هایدگر در جهان بودن در اغلب موارد این نیست که در ظاهر جهانی باشد که موجودات در آن موجودند، حتی شاید هایدگر به فرادستی بودن و اینکه دازاین به هستندند ها به انواعی بنگرد و به موجودات آگاه شود و تأملات فلسفی نباشد، بلکه شاید منظور اصلی هایدگر موضوع تو دستی بودن مانند چکش ورزی و فعالیت هایی ماهرانه مثلاً فعالیت ماهرانه نجار در چکش ورزی و فعالیت های ماهرانه دیگر است و این موضوع ممکن است برعکس نظر دکارت باشد که دکارت به سوژه وابژه و جهان و اشیاء خارج و جدا از سوژه یا ذهن درست برداشت نکننده ، باور داشت ، و به نوعی و تا حدی متفاوت با نظر هایدگر از تعریف فرادستی بودن، دکارت موضوع فرادستی بودن و مثلاً نگریستن سوژه به عالم خارج یعنی ابژه و موجودات را باور داشت و حتی ممکن است دکارت به نوعی متفاوت از فرادستی بودن و موجود بودن سوژه و ابژه ، و ذهن و عین، و خارج از ذهن و موجودات، به فعالیت با مهارت برای مثلاً ساختن سقف خانه توسط نجار می رسید. ولی در نظر هایدگر موضوع سوژه و ابژه ، و ذهن و عین، و ذهن و عالم خارج، مطرح نیست. البته شاید در نظر هایدگر بیشتر فعالیت ماهرانه مثلاً چکش ورزی و در جهان بودن به معنی درگیری فعالیت های ماهرانه برای مثلاً چکش ورزی یا فعالیت های دیگر ، مطرح باشد تا فرادستی بودن و اندیشیدن درباره هستندند ها و علم و فلسفه بدون فعالیت ماهرانه .

اما با تمام نظراتی که هایدگر داشت ممکن است یک عمل تبدیل به عمل و یا عمل های دیگر گردد و غیر از نظر هایدگر این نظر و تبدیل شدن عمل به عمل دیگر وجود داشته باشد و جهان و وجود و موجودات همان تبدیل یک عمل به عمل دیگر باشد. با این حال در ادامه با در نظر نگرفتن نظر هایدگر و این نظر ، به بررسی جهان و وجود و موجودات از نظر ظاهری و در ظاهر قضیه می پردازیم.

اما از طرفی آیا جهان در جهان یا در جهان وجودی وجود دارد؟

آیا جهان وجودی در موجود و موجودات دارد؟ شاید هر موجود در خودش جهانی متفاوت با جهان موجود دیگر دارد و شاید جهان وجودی خارج و غیر از موجودات ندارد.

آیا جهان در اختیار و تحت قدرت موجودات و موجود است یا موجودات یا موجود در اختیار و تحت قدرت جهان است، یا اینها ربطی به همدیگر ندارند و یا اینها با همدیگر وجود دارند؟

آیا جهان و وجود، جهان و وجود خودش است؟

آیا جهان، جهان موجودات و موجود، است؟ آیا در اصل جهان و وجود، جهان و وجود هست؟

آیا جهان جهان یا وجود وجود، جهانی یا وجودی است که جهان و وجود با آن یا ناشی شده یا تأثیر گرفته از آن است؟

آیا هستنده و موجودات، هستی دهنده به هستی و وجود هستی و جهان است؟

آیا به انواعی هستنده و موجودات، هست کننده ی هستندگی و هستنده بودن و موجود بودن است؟

آیا هستنده و موجودات، هستی و وجودی هست که هستی و وجود دارد تا هستی و وجود داشته باشد و هستی و وجود وجود و هستی داشته باشد؟

آیا همان طور که به انواعی هستنده و موجودات هست هست، بعد به انواعی این هستنده و موجودات جهان و وجود را هم هست می کند؟

آیا هستنده از جنس هست، هست، و بعد هستی ها و وجودهای دیگر و همین طور جهان و وجود را هم هست می کند تا در خودش هست باشد و با هستی ها و جهان و وجود باشد؟

آیا به انواعی هستنده و موجودات از هستنده ها و موجودات دیگر موجود می گردد و همین طور به موجودیت و دارای هستی و جهان و وجود بودن و همین طور با هست و وجود دار کننده هستی و جهان و وجود بودن ادامه ی موجودیت دارد و مثلاً خودش را ادامه می دهد، (مثلاً نمونه ای از این موضوع تولید نوع و یا تبدیل برخی چیزها به چیزهای دیگر است)؟

آیا انواعی گوناگون هستند و موجودات ، هست کننده و وجوددار کننده ی هستندگی خودش در خودش و با خودش است و بعد با این هست هست شده، هستی ها و وجودهای دیگر و همین طور جهان باز هم هست و وجود دار می گردند و ادامه می یابند؟

آیا به انواع گوناگون جهان هستی هستند ها و موجودات هست بودن و هست شدنی و وجود داشتنی است و از طرف دیگر هست هستند های هست نبودنی و هست های هست نشدنی، در جهان، هستی و وجود ندارند؟

آیا وجود و جهان، هستی هستند و موجود موجود در هستی و وجود در وجود و هستی خودش است و به این طریق هستند و موجودات موجود است و در آینده هم موجود هست و موجود می گردد یا در آینده دور به انواع گوناگون تغییرات و تفاوت هایی در هستند و موجودات و هستی و وجود موجود می گردد یا موجودتر می گردد یا وجود دار می گردد؟

اما آیا احتمال ندارد هستند و موجود و هستی و وجود لحظه قبل یا پرتاب شدگی یا به فرض همان موجود و هستند و هستی و وجود در لحظه حال و آینده یا ثابت بودگی و طرح افکنی به انواع گوناگون ولو غیرمستقیم و پنهان و کم تفاوت داشته باشد و همین طور تغییر کرده باشد، ولی مثلاً چون این تغییر و تفاوت خیلی کم است به طور آشکار درک و فهمیده نگردد؟ البته در اینجا ممکن است طبق نظر هایدگر، آیا فعالیت ماهرانه و درگیری ها ، در پرتاب شدگی و ثابت بودگی و طرح افکنی ، این درگیری ها و فعالیت ها متفاوت است؟

آیا وجود و هستی، هستی بخش و وجود بخش خودش در خود هستند و موجود است و همین طور هستند و موجود آن موجود است و وجود و هستی دارد، چون ممکن است وجود و هستی بدون موجود بودن و هست بودن و وجود داشتن هستند و موجود درک و دانسته نگردد، مثلاً اگر هیچ هستند ای یا

موجودی موجود نبود و هستی نداشت و وجود نداشت، ممکن بود همان طور که درک و دانستنی از وجود و هستی وجود نداشت، دیگر هستی و وجود هم موجود نبود؟

آیا با هستی و وجود، عدم و نیستی هم وجود دارد که بعد هستی و وجود با موجود بودن این نیستی وعدم، وجود داشته و هست باشد، چون ممکن است اگر نیستی و عدم نباشد، نتوان هستی و وجود را درک کرد و دریافت، چون مثلاً با نبود عدم و نیستی دیگر نیازی هم به این برداشت را داشتن دریافتن و درک کردن وجود داشتن وجود و هستی هم موجود نمی گردد و وجود ندارد و نیست.

ممکن است ابتدا نیستی و عدمی که به انواع گوناگون در دریافت و برداشت دازاین و برخی هستندند ها و اشیاء هست که در اینجا اشیاء و هستندند را هم دارای نیستی در خودش در نظر گرفتم کنار رود تا بعد این هستندند و دارای به این دریافت و برداشت که وجود و هستی وجود دارد و هست کشیده گردد و این موضوع را دریافت و برداشت کند.

ممکن است حتی فرضی هستی و وجود بدون دازاین وجود ندارد، چون در اصل بدون وجود و هستی دازاین، وجود و هستی وجود و هستی ندارد.

البته در اینجا دازاین با هستندند و هستندند ها متفاوت است و دازاین نوعی وجود داشتن فعالیت ماهرانه و فعالیت به خاطر چه ها و امور گوناگون و تودستی بودن و فرادستی بودن مثلاً در ژرف اندیشی فلسفیدر نظر گرفته شده است، حتی شاید مکان فرضی در دازاین هم تعلق داشتن به مثلاً فعالیت ها و دور یا نزدیک بودن فعالیت های ماهرانه باشد و مکان دازاین مکانی نیست که با دستگاه جی پی اس بتوان آن را در نظر گرفت. باز هم از طرفی و متفاوت با نظر هایدگر، ممکن است بتوان گفت وجود داشتن وجود و هست بودن هستی و هستی و وجود، هستی و وجود هستندند و دازاین است.

اما شاید هستندند و موجودات، هستندند و موجودهایی وجود داشتنی برای وجود داشتن و موجود بودن و هست بودن خودشان و در خودشان و با خودشان هستندند، برای همین است که هستندند و موجودات،

موجود و هست هستند و وجود دارند و وجود داشتنی وجود داشتنی برای وجود داشتن خودشان و با خودشان و در خودشان هستند. اما در این توضیح منظور از اینکه هستی و وجود داشتن جدا و غیر از موجودات نیست، این منظور نیست که مکان و مکان و فضای سه بعدی و مکانی که با دستگاه جی پی اس بتوان اندازه گرفت مورد نظر باشد.

شاید اگر فرضاً وجود و هستی در خارج و یا جدا از هستند و موجودات بود، دیگر هستند و موجودات وجودی وجود داشتنی برای وجود داشتن و هست بودن خودشان نداشتند، چون وجود و هستی ای در خودشان نداشتند که وجود داشته باشند و باشند و موجود باشند، چون مثلاً اگر وجود در خارج یا جدا از هستند و موجودات بود، آنگاه در اصل هستند و موجودات از وجود داشتن وجود داشتن خودشان برای وجود داشتن و هست بودن خودشان و همین طور وجود داشتن خودشان با وجود داشتن خودشان و در خودشان بی نصیب و فاقد بودند.

البته در اینجا وجود داشتن در موجودات، مکانی نیست و در اصل وجود داشتن با و در موجودات و در وجود موجودات است و با موجود بودن موجودات است. اما ممکن است هایدگر بگوید: جهان می تواند به معنای اونیتهیکی فهمیده شود، اما نه به عنوان هستند ای که دازاین ماهیتاً آن نیست و می تواند در درون جهان با آن تلاقی کند، بلکه به عنوان چیزی که «در آن» دازاین واقع شده از حیث واقع شدگی اش «زندگی می کند». جهان در این جا دلالتی اگزستانسیل و ماقبل انتولوژیکی دارد. این دلالت اخیر نیز شامل امکان های مختلفی است: جهان یا به معنای جهان - «عمومی» ما است یا بهمعنای «خودینه» [ترین] و نزدیک ترین جهان پیرامونی «خانگی» ما.

اما از طرفی دیگر، در تعریف، هستند ای را که علاوه بر چیزهای دیگر، از امکان وجودی پرسیدن برخوردار است با اصطلاح دازاین مشخص می شود.

اما ممکن است دازاین از هستی و جهان پرسش کند و دارای خصوصیت این پرسیدن باشد.

پس ممکن است انتولوژیک و هستی‌شناسی این‌طور هم باشد.

اما ممکن است از طرفی دیگر دازاین معنی [آن‌جا-هستن] را هم داشته باشد، مثلاً معنی جهان «آن‌جا» است، آن‌جا-هستن-هستن‌اش، در، هستن‌است. و این یک نیز «آن‌جا» ست به مثابه چیزی که دازاین به خاطر آن هست.

در گفتار اونتیک‌گانه عبارت «فهمیدن چیزی»، را به معنای «توانایی انجام کاری»، «از پس چیزی برآمدن»، «صلاحیت انجام چیزی» به کار می‌رود.

دازاین به معنی [آن‌جا-هستن]، مثلاً یک چیز که آن‌جا هست، یعنی هستی چیزی که آن‌جا هست؛ مثلاً معنی آن‌جا-هستن: معنی دازاین به مثابه «آنجا بودن» یا «آنجا هستی» یا به معنی بودن، که مخصوص فرضاً انسان و یا دازاین است نیز می‌تواند باشد. ممکن است دازاین مثلاً به معنی «شخص»، «مرگ»، «توانستن» و غیره که اشاره‌هایی از بودن است نیز اشاره داشته باشد. دازاین به معنی فرضاً هستی انسان در عالم بودن.

اما در اینجا دازاین به معنای کارهایی که انسان می‌کند و فعالیت‌هایی که انسان دارد هم می‌تواند باشد و شاید دازاین به معنای ظاهری انسان نیست، بلکه به معنای فعالیت‌ها و فعالیت‌های ماهرانه‌ای که انسان انجام می‌دهد و درگیر آن است نیز می‌تواند باشد.

البته دازاین در جهان سکونت دارد ولی نه اینکه گفته‌گردد با معنای ظاهری، دازاین در جهان هست، بلکه شاید بتوان گفت دازاین تعلق به جهان دارد و یا فعالیت‌ها و فعالیت‌های ماهرانه تعلق به وجود داشتن و تعلق داشتن به جهان دارد. مثلاً درگیری‌های فعالیت‌های ماهرانه و درگیری‌های مثلاً در چکش‌ورزی نوعی آن‌جا-هستن و بودن دازاین است.

در اینجا در مورد دازاین قرار داشتن ظاهری وی در جهان مدنظر نیست.

دازاین به معنی درگیر بودن و درگیری فعالیت ماهرانه نیز می تواند باشد. دازاین در معنی در آنجا بودن، می تواند به معنی به خاطرچه نایب که فعالیت های ماهرانه دارد هم باشد، مثلاً در چکش کاری، چکش به خاطر چسباندن چوب ها به میخ ضربه می زند و چسباندن چوب ها به خاطر ساختن سقف خانه است و سقف خانه به خاطر محافظت از باران است و این موضوع به خاطر چه ها ادامه می یابد.

اما باز هم هایدگر در کتاب هستی و زمان و فصل 3 می گوید: «جهانیت» مفهومی است انتولوژیکی و بر ساخت دقیقه ای، مقوم از در-جهان-هستن دلالت می کند.

وقتی به نحو انتولوژیکی درباره ی «جهان» می پرسیم به هیچ وجه عرصه ی موضوعی تحلیل دازاین را ترک نمی کنیم.

نگاهی گذرا به انتولوژی گذشته تاکنون نشان می دهد که با غفلت از در-جهان-هستن به مثابه تقویم دازاین، پدیده ی جهانیت نیز نادیده گرفته می گردد. به جای آن کوشش می شود که جهان را برپایه ی هستی هستنده ای تفسیر کنند که به گونه ای فرادستی درون جهان است، بدون این که به هیچ وجه قبل از هر چیز مکشوف باشد، یعنی برپایه ی طبیعت. طبیعت-اگر به معنای انتولوژیکی – مقولی فهمیده شود موردی حدی از هستی هستنده ی ممکن درون جهانی است. دازاین فقط به شرطی می تواند هستنده را به مثابه طبیعت به این معنا کشف کند که در وجه معینی از، در-جهان-هستن اش باشد.

طبیعت به مثابه مفهومی دربرگیرنده ساخت های وجودی هستنده ی معینی در درون جهان با آن تلاقی می کنیم، هرگز نمی تواند جهانیت را فهم پذیر سازد.

اما باز هم در اینجا به غیر از نظر هایدگر منظور از اینکه وجود در درون هستنده و موجودات هست، وجود مکانی و وجود مکانی در درون موجودات و هستنده ها نیست، بلکه مثلاً منظور از اینکه وجود در درون موجودات و هستنده ها هست این است که نوع و انواعی از وجود باو در وجود ووجود داشتن موجودات است.

مثلاً وجود در وجود موجودات و هستنده ها، در و با وجود موجودات و هستنده ها است، ولی در اینجا موقعیت مکانی وجود منظور نیست، و همین طور مکان داشتن وجود و هستی هم منظور نیست.

اما از طرفی دیگر و متفاوت با نظر هایدگر در مورد وجود و موجودات و هستنده ها ممکن است جهانی درون و در هستنده و موجودات و هستی هستنده و موجودات باشد، نه اینکه هستنده و آن چیزی که در اینجا طبیعت، و فرادستی بودن نام گرفت در و درون جهان باشد و یا جهان جدا و مثلاً خارج از هستنده باشد، همین طور ممکن است حتی اگر جهان در هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی باشد، باز هم این هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی بتواند هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی و خودش را کشف کند، و همین طور از طرفی شاید همیشه شرط کشف کردن چیزی مثلاً کشف کردن هستی و هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی این نباشد که باید از بیرون و جدا از وجود هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی بتواند هستنده پرسش کننده از هستی و چگونگی این ها را، و همین طور هستی و جهان را دید و بررسی کرد، هر چند ممکن است فرضاً گاهی این طور باشد که لازم باشد هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت های ماهرانه از خودشان و از هستنده پرسش کننده از هستی و هستنده و فعالیت ماهرانه، جدا و خارج شود یا هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی از خودش جدا و خارج باشد و از بیرون خود را بنگرد و از درون و خود هستنده و درون و خود هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ها، نباشد و یا گاهی نوع و نظری دیگر و متفاوت موضوع فرادستی بودن در نظر هایدگر مطرح گردد، تا آنجا بعد این هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت های ماهرانه بتواند خودش و چیزهای غیر خودش و اشیاء را کشف کند یا دریابد، ولی با این حال این شرط همیشه و در تمام موارد و موضوعات برقرار نیست، چون مثلاً ممکن است گاهی و در برخی موارد اگر هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ماهرانه و هستنده، بخواهد حقیقت خودش را کشف کند باید به درون خودش و در خودش و فعالیت های ماهرانه خودش و همین طور گاهی به انواعی به تنها بودن و

تنها شدن روی بیاورد تا بعد بتواند حقیقت و چگونه بودن حقیقت و ابعاد خودش را کشف کند و دریابد و دریافت کند، پس باز هم می توان گفت مثلاً طبق این مثال احتمال دارد در مورد کشف هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ماهرانه هم بتوان گفت اگر جهان و هستی در درون و در خود هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ماهرانه باشد باز هم امکان دارد این هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت های ماهرانه، بتواند به انواعی و به راه هایی جهان و هستی و هستی هستنده را کشف کند و دریابد، زیرا ممکن است مثلاً از طرفی دیگر هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ها، در مواقع و موارد و شرایط مختلف و یا شرایط و مواقع و موارد خاصی از زندگی خودش یا انجام اعمال خودش، به انواع گوناگون آشکار یا پنهان و مستقیم یا غیرمستقیم و کم یا زیاد، دریافت ها و برداشت ها و دانستن هایی از درون خودش و چگونه بودن درون خودش و خودش و یا فعالیت هایی ماهرانه داشته باشد و به این دریافت ها و برداشت ها برسد و چه بداند یا نداند یا چه هستنده پرسش کننده از هستی بداند و بفهمد یا فعالیت دانستن و فهمیدن انجام شود، این موضوع و دریافت ها و برداشت ها از درون و در هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ماهرانه موجود باشد و وجود داشته باشد و یا رخ دهد.

مثلاً از طرفی دیگر ممکن است هستنده پرسش کننده از هستی به انواع گوناگون درگیر و درگیر فعالیت دریافت ها و کشف ها و برداشت هایی از احساسات، مثلاً رنج ها و لذت ها در خودش و درون خودش و در درگیری های فعالانه خودش داشته باشد و گاهی این موضوع و دریافت ها را دریابد و بفهمد و گاهی هم دریابد، و باز هم ممکن است این موضوع و کشف هم نشانی از این باشد که در هستنده پرسش کننده از هستی و درون وی و یا شاید درگیری های فعالیت های وی جهان و هستی و وجود هم وجود دارد و جهان و هستی غیر و خارج و جدا از هستنده پرسش کننده از هستی نیست.

ممکن است گاهی هستنده پرسش کننده از هستی و به نوعی درگیری های فعالیت های ماهرانه، جهان و هستی در خودش و درون خودش و در درگیری ها را کشف می کند و در می یابد ولی چون گاهی این

دریافتِ دریافت و کشفِ کشف کردن را به طور کامل در نمی یابد و کشف نمی کند و همین طور راه کشفِ کشفِ خودش را کشف نمی کند، بعد با اینکه این جهان و هستی و وجود در این هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری ماهرانه هست، اما این هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های ماهرانه، به خیال دریابد و یا فعالیت دریافتن را داشته باشد که جهان خارج و جدا از وی هم موجود است، چون یا مثلاً کشفِ کشفِ جهان که در درونِ هستنده پرسش کننده از هستی و یا و در درگیری های فعالیت های ماهرانه است، کشفی به طور کامل کشف شده توسط هستنده پرسش کننده از هستی و روند فعالیت های ماهرانه نیست و مثلاً چون این کشف کردنِ کشف کردن کامل نیست، آنگاه به خیال دریافت گردد جهان در خارج و جدا از هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت های ماهرانه وجود دارد و هست.

شاید به انواعی متفاوت هستنده ی پرسش کننده از هستی، انواع و نوعی از فرادستی بودن هم باشد. اما در اینجا در اصل و به انواع گوناگون ولو پنهان، هستنده و موجودات هم دارای دریافت ها و کشف کردن ها و همین طور جهان هایی در خودش هست، هر چند ممکن است این موضوع همیشه به طور آشکار و مستقیم دریافت و کشف نگردد، چون در اصل نیازی هم به این کشف کردن و دریافتن نیست، چون مثلاً شاید به تفاوتی مهم و بزرگ و تعیین کننده به حال هستنده و چیزی ندارد. شاید در اصل در خیلی موارد و مواقع نیازی به کشف و دریافتن درست و حقیقی جهان و وجود هم نیست و همین طور به انواعی گوناگون جهان و وجود نیازی به این کشف شدن و دریافتن درست و حقیقی ندارد زیرا ممکن است مثلاً در اصل این کشف شدن و دریافتن، کاره ای نیست و کاره ای نمی شود.

اما از طرفی هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت های ماهرانه، با وجود این که جهان در درونِ وی هست و نه در خارج و جدا از وی، باز هم کشف می کند. یا فعالیت های کشف کردن وجود دارد، چون ممکن است جهان و هستی و وجودی که در این هستنده ی پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت های ماهرانه وجود دارد، این جهان هم در خودش و درونِ خودش جهان ها و جهان های هستنده ها و

موجودات دیگر و جهان های درگیری های فعالیت های ماهرانه دیگر را هم دارد و دارا می باشد و بعد آن هستند پرسش کننده از هستی و جهان درگیری های فعالیت های ماهرانه و به خاطر چه ها، که در وی جهان و وجود، وجود دارد، جهان ها و هستند ها را هم کشف کند و دریابد.

پس ممکن است در جهان و در درون جهانی که در هستند پرسش کننده از هستی و درون وی و جهان درگیری های فعالیت های ماهرانه هست، جهان ها و وجودهای دیگر (مثلاً جهان ها و وجودهای هستند های دیگر) هم وجود داشته باشد و بعد آن هستند پرسش کننده از هستی این جهان را هم کشف کند و دریابد.

در هستند پرسش کننده از هستی و در وجود درگیری های فعالیت های ماهرانه، جهانی هست که در این جهان خاصیت جهان بودن که در خودش خاصیت وجود جهان های دیگر را دارد وجود دارد، چون آن جهان وجود دارنده در هستند پرسش کننده از هستی و وجود و جهان درگیری های فعالیت ها، خاصیت تولید و متولد کردن را در خود دارد، زیرا به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر، در سمت و جهت و حرکت برای تولید کردن مثلاً خودش در فعالیت های ماهرانه و درگیری ها با فعالیت ها و موضوعات و اعمال و چیزها و اشیاء گوناگون یا تولید کردن نوع در فعالیت ها است، مثلاً وقتی فعالیت های ماهرانه در مراحل فعالیت های گوناگون برای فرضاً ساختن یک شیء یا دستگاه یا ابزار را دارد، در اصل این مراحل فعالیت برای ساختن نیست، بلکه تولید کردن فعالیت های مرتبط با فعالیت ساختن توسط خودش و در خودش است، که بعد این مراحل فعالیت ابزار یا دستگاه یا شیء یا چیز که در اصل این ابزار و دستگاه به نوعی فعالیت ماهرانه است با تولید کردن با مراحل گوناگون فعالیت های ماهرانه فرضاً و در ظاهر ساخته می گردد یا فرضاً نام ساختن را می گیرد.

پس طبق گفته بالا هستند پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه، در، آن جا - هست، وجود دارد، چون به انواع گوناگون و کم یا زیاد دارای جهت و سمت و حرکت برای فعالیت های ماهرانه

تولید و متولد کردن است، همین طور با این خاصیت به انواع گوناگون آشکار یا پنهان جهان و هستی را هم در خودش و درون خودش و توسط خودش تولید و متولد می کند تا باز هم خودش تولید و متولد گردد.

در اصل وقتی مرحله فعالیت ماهرانه ی تولید شدن و یا تبدیل شدن فعالیت های ماهرانه ی یک ابزار یا دستگاه یا چیز با مراحل فعالیت هایی وجود دارد، این فعالیت ماهرانه تولید دازاین یا موضوعی هم است که به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر، خودش و چگونه بودن خودش را به انواعی در آن ابزار یا دستگاه یا چیز یا موضوع که انواعی از درگیری های فعالانه اند تولید می کند و فعالیت تولید کردن دارد، پس طبق این موضوع باز هم می توان گفت چون هستنده پرسش کننده از هستی دارای خاصیت فعالیت تولید کردن و متولد کردن است، باز هم در پی این هم می رود که در درون خودش و در خودش جهان را وجود و هستی بخشد و تولید کند یا این درگیری فعالانه باشد، و یا این فعالیت را برای وجود بخشیدن و تولید کردن درگیر باشید، که ممکن است باز هم چون این جهان تولید و هست شده یا هست بوده به انواع مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر، چگونه بودن هایی را از تولید کننده و هست کننده و فعالیت های تولید کننده ی خودش به ارث برده است، باز هم این جهان این خاصیت و چگونه بودن را هم به ارث برده که در درون خودش و در خودش جهان های دیگر را هم تولید کند و این جهان ها را وجود و هستی دهد و همین طور درگیری ها و فعالیت های برای این موضوع داشته باشد. حتی ممکن است گاهی و به انواع گوناگون ولو غیرمستقیم و پنهان و کم هستنده ها، مثلاً اشیاء و چیزها هم دارای خاصیت و چگونه بودن های تولید کردن و فعالیت ماهرانه برای تولید کردن باشند مثلاً اگر موضوع فرادستی بودن و هستنده ها را در نظر بگیریم، هیدروژن و اکسیژن با یکدیگر ترکیب گردند و یک جرقه ای هم برای ترکیب این دو موجود باشد، آنگاه در اصل اکسیژن و هیدروژن تبدیل به آب یا  $H_2O$  می گردد، که باز هم به انواعی می توان گفت این ترکیب شدن و تبدیل شدن و فعالیت برای این هم به نوعی ولو غیرمستقیم و پنهان و کم تولید کردن و تولید شدن و

درگیری و فعالیت برای تولید شدن، هر چند اگر مثلاً شاید بنابه فرض این مثال بدون دخالتِ دازاین در طبیعت و هستنده صورت نگیرد ولی در طبیعت و هستنده بدون دخالتِ دازاین و یا هستنده پرسش کننده از هستی که در، آن جا -هست، و یا وجود دارد و یا در روند درگیری های فعالانه، با معنی آنجا- هست، می باشد، احتمال دارد خیلی از ترکیب شدن ها و تبدیل شدن ها و درگیری های فعالیت های آنها که به انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان و کم همان تولید کردن و تولید شدن و فعالیت اینها و درگیری ها و روند درگیری های فعالانه ی تولید کردن و تولید شدن است در طبیعت و یا در بین هستنده ها و چیزها و اشیاء و عناصر صورت گیرد و وجود داشته باشد.

مثلاً ممکن است آهن با اکسیژن ترکیب گردد و تبدیل به زنگ آهن گردد یا در اصل به انواعی زنگ آهن تولید گردد و فعالیت هایی برای این مراحل و درگیری ها وجود داشته باشد. اما از طرفی ممکن است هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت، که طبق آن جا- هست، می باشد، جهان ها و هستی ها و فعالیت ها و درگیری هایی که درون و در وی هست را هم کشف کند تا خودش را هم کشف کند یا بیشتر و برتر و بهتر کشف کند.

اما غیر از نظر هایدگر، هستنده ی پرسش کننده از هستی که، آن جا- هست و یا درگیر فعالیت هایی ماهرانه و تعلق به اینها هست، در اصل، آن جا بودن و آن جا هستنِ آن و درگیری ها، جایی است که جهان ها و وجودها و هستی ها و درگیری های دیگر در درون و در وی و فعالیت ها و فعالیت های ماهرانه وی وجود دارد و هست و شاید این، آن جا -هستن و این هستنده ی پرسش کننده از هستی و تعلق داشتن به درگیری های فعالیت های ماهرانه، مثلاً در جهان و در هستی و با درگیری فعالیت ماهرانه نباشد، بلکه در درون و در خودِ هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه، جهان ها و هستی های دیگر وجود داشته باشد و هست باشد.

پس در اینجا طبق این بررسی، ممکن است حتی هستند ی پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت های ماهرانه در جهان و در هستی و یا با درگیری های فعالیت های ماهرانه و تعلق داشتن به این درگیری ها نباشد یا فقط در جهان یا هستی نباشد که بعد گفته گردد این هستند در، آن جا -هست، یا در آن جا- فعالیت هست یا در جهان و هستی و باو در فعالیت ها و درگیری فعالیت ها هست، بلکه ممکن است هستند پرسش کننده از هستی و فعالیت های وی در جایی هست یا باشد یا در و با فعالیت هایی هست که درون و در وی جهان ها یا جهان و یا هستی یا هستی هایی و درگیری ها برای فعالیت ها وجود دارد و یا از طرفی ممکن است آن جای هستی و جای هستی در درون و در هستند ی پرسش کننده از هستی و یا درون فعالیت های آن باشد. ممکن است مثلاً این چیز، آن جا- هست درست نباشد.

ممکن است به انواعی هستند پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالانه و ماهرانه، هستی و جهانی که در درون و در خودش است را کشف کند ولی این جهان و هستی و وجود، را به فعالیت ها و یا به جدا از خودش یا به درگیری های فعالیت های ماهرانه و تودستی بودن و فرادستی بودن، ربط دهد یا فرض کند، چون ممکن است این هستند ی پرسش کننده از هستی و درگیری ها، در پی انواعی متفاوت از تنها بودن و تنهایی کامل یا زیاد و یا با درگیری ها نباشد و جدا و تنها از درگیری ها باشد و بعد برای رهایی از تنهایی و وجود داشتن فعالیت ماهرانه و یا به علت اینکه جدا از خودش باشد و با و در جدا از خودش وجود داشته باشد، و یا وجود و هستی، جدا از خودش باشد، فرض کنید یا خودش را فریب دهد که هستی و جهان جدا و غیر از وی وجود دارد یا جهان و هستی جدا از وی و غیر از وی هم وجود دارد و هست تا بعد این هستند ی پرسش کننده از هستی و درگیری ها از ترس ها و ترس از تنهایی خودش تا حدی بکاهد و یا آن را موقتاً فراموش کند. (هر چند در این تعریف با نظر و منظور هایدگر از هستند پرسش کننده از هستی فاصله گرفتیم).

اما از طرفی دیگر ممکن است در اصل جهان و هستی در جهان و هستی و در آن جا، یعنی در جهان و هستی ای باشد که این جهان و هستی در درون و در خود هستند پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه، مثلاً در چکش ورزی وجود دارد و غیر و جدا از وجود فعالیت های ماهرانه و هستنده ی پرسش کننده از هستی، جهان و وجودی، وجود ندارد.

اما از طرفی دیگر ممکن است هستنده و موجود در هستنده و موجود بودن خودش و در جهان و هستی درون و در خودش هست و وجود دارد و آن چیزی که جهان خارج از هستنده و موجود نامیده می گردد اصل همان جهان و هستی درون و در هستنده و موجود است و چون به ظاهر هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه ، این جهان و هستی و درگیری ها و چگونه بودن آن را، متفاوت و غیر و جدا ترکی یابدو یا فعالیت دریافتن دارد، آنگاه ممکن است گاهی هستنده ی پرسش کننده از هستی و درگیری های موجود در فعالیت های ماهرانه خیال کند و درگیر این خیال باشد که این برداشت نادرست را داشته باشد که جهان و هستی خارج از وی هم موجود هست و همین طور ممکن است این هستنده ی پرسش کننده از هستی و درگیری هایی موجود در فعالیت ماهرانه خیال کند یا در فعالیت این خیال درگیر باشد این برداشت را داشته باشد که هستنده ها و فعالیت ها در جهان و هستی یا در روند درگیری های موجود در فعالیت ماهرانه وجود دارند یا خیال کنند هستی و جهانی در خارج از هستنده ها و یا جدا و خارج از روند درگیری هایی موجود در فعالیت های ماهرانه وجود دارد و هست.

البته ممکن است طبق نظر هایدگر، به نوعی وجود داشتن در روند درگیری های موجود در فعالیت های ماهرانه و به خاطر چه ها در درگیری ها مثلاً در چکش ورزی، وجود دازاین و آن جا- هستن است، مثلاً چکش درگیر فعالیت سفت کردن میخ است و میخ درگیر وصل کردن چوب ها و وصل کردن چوب ها درگیر فعالیت ساخته شدن سقف خانه و این فعالیت ها همین طور ادامه می یابد، ولی در اینجا و تا اینجا

که درباره ی وجود و موجودات و هستنده توضیح دادم نظراتی دیگر غیر از نظر هایدگر، درباره ی وجود و موجودات و هستنده ها و جهان را هم در توضیحات و بررسی ها آوردم.

هر چند ممکن است غیر از این موضوعات، در نظر هایدگر وبه طور کم رنگ های فرادستی بودن و نگرستن از بیرون و ژرف نگری تأملی و فلسفی هم موجود باشد که شاید هایدگر این را به نوعی مثلاً اندیشیدن فلسفی وبه نوعی شیء هم می گوید.

اما ممکن است گفته گردد اگر هستنده در جهان و هستی موجود نیست و جدا از هستنده و هستنده پرسش کننده از هستی و غیر و جدا از درگیری های موجود برای فعالیت ماهرانه، جهان و هستی وجود ندارد (و جهان در درون و در هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های موجود در فعالیت های ماهرانه است)، پس چگونه هستنده پرسش کننده از هستی و این درگیری ها در می یابد که هستنده ها و موجودات دیگر در خارج و جدا از وی و در جهان خارج از وی موجود هست و وجود دارند؟

اما می توان گفت آن چیزی که جهان خارج از هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های موجود در فعالیت ها، فرض گرفته می گردد، و گفته می شود که موجودات و هستنده ها و هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالانه دیگری در آن جهان خارج موجود هست، در اصل، همان جهان درون و در هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های موجود در فعالیت ها هست، که هستنده ها و موجودات و چیزها و باز هم هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های موجود در فعالیت های ماهرانه در درون و در وی و در درون این جهان درون و در وی، تبدیل به هستنده ها و چیزها و هستنده های پرسش کننده از هستی و درگیری های موجود در فعالیت های ماهرانه دیگر می گردد، مثلاً وقتی یک هستنده پرسش کننده از هستی فعالیت دارد و فعالیت دریافتن این که هستنده یا چیز یا هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالانه دیگر دریافت و برداشت شد و به نوعی از وجود آن ها آگاه شد، در اصل در جهان درون این هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه و

فعالیت های دریافت ها و برداشت های وی، مثلاً یک فعالیت یا هستنده یا چیز، تبدیل به هستنده و یا چیز دیگر می گردد، یا مثلاً در درون این هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ها و فعالیت دریافت ها و به نوعی آگاهی شدن های وی، یک هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت دیگری تبدیل هستنده پرسش کننده دیگر و فعالیت دیگر می گردد و همین طور این روند و تبدیلات در هر موقع در آن هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ها و جهان درون و در وی وجود دارد.

اما از طرفی دیگر اینها در حالی هست که در هر کدام از هستنده های پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالانه ماهرانه، این تبدیلات وجود دارد و موجودات و همین طور ممکن است، یک هستنده پرسش کننده از هستی و یا یک فعالیت، در درون و در جهان هستنده و هستنده های پرسش کننده از هستی و فعالیت های ماهرانه ی دیگر موجود هست و هر هستنده در جهان درونی خودش یا در خودش به نوعی آگاهی و دریافت و برداشتی از موجود بودن هستنده های پرسش کننده از هستی دیگر و فعالیت های ماهرانه دیگر و موجودیت و وجود داشتن آن ها داشته باشد، و از طرفی دیگر همین طور هستنده های پرسش کننده از هستی دیگر و درگیری های فعالیت های ماهرانه دیگر هم به نوعی آگاهی و دریافت و برداشت اینک هستنده ها و هستنده های پرسش کننده از هستی دیگر و فعالیت های دیگر، در به نوعی برداشت و دریافتن آن ها وجود دارد و موجود است داشته باشند و آگاه گردند، اما از طرفی دیگر اینها در حالی است که دو یا چند یا تعداد زیاد هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ها در خارج از همدیگر موجود نیستند و وجود ندارند، بلکه تمام این هستنده های پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه، در درون همدیگر، یا در درون جهانی که در هر کدام از این هستنده های پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت ها، در درون و در خودش دارند وجود دارند و وجودار هستند و یا هر کدام از این هستنده های پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه و هستنده های دیگر، در جهان درونی هر کدام از هستنده های پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت ها، تبدیل به یکدیگر می

گردند و ممکن است بعد از این تبدیل دوباره فرضاً و به ظاهر تبدیل به همان هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری ها که قبلاً بودند گردند، و ممکن است این دور و دور تبدیلات ادامه یابد و موجود باشد و مثلاً برای همین دور و تبدیل شدن یک هستنده به هستنده دیگر و تبدیل یک درگیری فعالیت به درگیری فعالیت دیگر و باز هم تبدیل این هستنده دیگر و جدید به فرضاً و در ظاهر همان هستنده قبلی هست، که از طرفی دیگر خیال می گردد یا این برداشت وجود داشته باشد که یک هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت و هستنده های دیگر، که در هر موقع به ظاهر یکسان به نظر می رسند (یا مثلاً به ظاهر گفته می گردد یک هستنده یا درگیری فعالیت هست) و یا در هر موقع نام وجود یک هستنده پرسش کننده از هستی یا یک درگیری فعالیت ماهرانه یا یک هستنده به آن داده می گردد، یکی هست و این هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت و هستنده، تبدیل به هستنده پرسش کننده از هستی دیگر و درگیری فعالیت دیگر یا هستنده دیگر نمی گردد، ولی با این وجود در اصل ممکن است یک هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت اول تبدیل به هستنده پرسش کننده از هستی دیگر و جدید و فعالیت دیگر و جدید گردد و بعد از چند تبدیل شدن های دیگر، دوباره این هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت که موجود هست و از تبدیلات متعدد موجود هست، دوباره تبدیل به در ظاهر و تا حدی همان هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت، که قبلاً و در دفعه اول موجود بود و وجود داشت گردد، هر چند این هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت جدید، متفاوت با هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت که قبلاً و در دفعه اول موجود بود و وجود داشت هست، ولی چون ممکن است تفاوت کم باشد، آنگاه بعد خیال گردد یا این دریافت و برداشت ظاهری وجود داشته باشد که این هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت جدید که الان موجود هست و وجود دارد، همان هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت ماهرانه که قبلاً و در دفعه اول وجود داشت و موجود بود هست.

در اصل هر هستنده پرسش کننده از هستی و جهان آن و درگیری فعالیت ماهرانه، در درون و در هستنده پرسش کننده از هستی دیگر و جهان آن و درگیری فعالیت ماهرانه دیگر وجود دارد، و همین طور در درون و در همدیگر و در درون جهان و وجود همدیگر، تبدیل به همدیگر می گردند و همدیگر و همین طور فعالیت ها و هستنده ها و چیزهای دیگر را به نوعی در می یابند و برداشت می کنند، یا به نوعی برداشت ها و دریافت های گوناگون از همدیگر یا چیزهای دیگر تبدیل به همدیگر می گردند، اما در اصل در اینجا جهان و وجود در هستنده پرسش کننده از هستی و در درون وجود درگیری های فعالیت های ماهرانه و تبدیلات و وجود آن ها وجود دارد، و یا در اصل وجود و جهان همان فعالیت ها و تبدیلات درگیری های فعالیت های ماهرانه و تبدیلات آنها است، نه اینکه در خارج و جدا از هستنده پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه و فعالیت ها وجود داشته باشد.

حتی ممکن است از طرفی جهان هایی که در هر هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت ها و وجود آن ها وجود دارد و هست، تبدیل به جهان و جهان های دیگر و جهان و جهان های دیگری که در هستنده و هستنده های دیگر پرسش کننده از هستی و درگیری های فعالیت ها، وجود دارد و هست یا وجود هست گردد، و این روند ادامه یابد و وجود داشته باشد و وجوددار باشد.

اما باز هم ممکن است از طرفی دیگر یا به تعبیری دیگر و تا حدی متفاوت با نظر هایدگر، هر هستنده پرسش کننده از هستی و هر درگیری فعالیت و هر هستنده و هر جهان، تبدیل به هستنده پرسش کننده از هستی دیگر و درگیری فعالیت دیگر و هستنده دیگر و جهان دیگر، در همین اکنون یا در اکنون ها و موقع های دیگر یا بنا به نظر هایدگر در تعبیر زمان، پرتاب شدگی و ثابت بودگی و طرح افکنی و یا زمان گذشته و حال و آینده ی فرضی گردد و چون این تبدیل شدن ها خیلی خیلی سریع و در یک آن و در یک لحظه صورت می گیرد و در هر موقع و در هر لحظه و در هر لحظه وجود دارد و موجود هست، آنگاه خیال گردد یا به نوعی این برداشت و دریافت وجود داشته باشد و در هستنده پرسش کننده از

هستی و درگیری های فعالیت های ماهرانه وجود داشته باشد که این تبدیلات انبوه و خیلی خیلی سریع وجود ندارد و نیست و همین طور خیال گردد یا در ظاهر این برداشت وجود داشته باشد، که تعداد خیلی خیلی زیادی از هستنده های پرسش کننده از هستی و درگیری فعالیت ها و هستنده ها و چیزهای دیگر موجود هست و وجود دارد و در مدت عمر، یا به تعبیر هایدگر از زمان، یعنی پرتاب شدگی و ثابت شدگی و طرح افکنی، به طور تا حد زیادی ثابت موجود هست یا وجود دارد و این تبدیلات وجود ندارد.

اما باز هم از طرفی می توان گفت به این دلیل مثلاً یک هستنده پرسش کننده از هستی یا یک درگیری فعالیت، در ظاهر یکی و ثابت در نظر گرفته می گردد و برداشت می گردد، که تعداد خیلی زیادی از تبدیلات یک هستنده پرسش کننده از هستی و فعالیت در مدت معینی مثلاً در یک عمر یا در کل وجود یا بنا به تعبیر هایدگر در پرتاب شدگی و ثابت شدگی و طرح افکنی، که تعبیر هایدگر از زمان گذشته و حال و آینده است، صورت می گیرد که در این تبدیلات، هستنده های پرسش کننده از هستی و فعالیت هایی که در تعداد زیادی به یکدیگر تبدیل می گردند، تا حد زیادی نزدیک به همدیگر یا دارای تفاوت های خیلی خیلی اندک و کمی نسبت به همدیگر هستند ولی باز هم در اصل یکی و یکسان نیستند، بلکه تفاوت خیلی خیلی کمی با همدیگر دارند و همین طور نزدیک به همدیگر هستند، ولی در اصل متفاوت ولی با تفاوت خیلی خیلی کم هستند.

حتی مثلاً وقتی یک هستنده پرسش کننده از هستی، جدا از وجود و موجودیت خودش، و به نوعی جدا از درگیری فعالانه و هستنده های در ظاهر جدا و خارج از خودش را، به نوعی در می یابد برداشت می کند، در اصل این هستنده پرسش کننده از هستی یا روند درگیری های فعالیت های ماهرانه، به نوعی دریافت دریافتی را در می یابد و دریافت می کند، یا این هستنده پرسش کننده از هستی یا روند درگیری های فعالیت ها، درگیری دریافتی را دریافت می کند و در می یابد و دریافت می کند و یا در این درگیری دریافتن درگیر هست، آنگاه بعد این هستنده پرسش کننده از هستی و این درگیری، این دریافتن دریافتن

یا دریافتِ دریافتِ چیز یا هستند یا هستند پرسش کننده از هستی یا درگیری دیگر را در وجود خارج از خودش خیال می کند یا درگیر خیال هست یا در ظاهر بدون اینکه چندان به نوعی آگاه گردد و دریابد، خودش را با درگیری خیال و در نظر گرفتن عالم خارج و جدا از خودش و در نظر گرفتن عالم و وجود جدا و خارج از خودش و درگیری ها فریب می دهد یا فریب می خورد یا درگیر درگیری فریب هست، اما چون اغلب این هستند پرسش کننده از هستی یا درگیری، این فریب دادن خودش و فریب خوردن یا درگیری فریب را، با فریب خوردنی یا درگیری فریب خوردن دیگر و با فریب دادن دیگر خودش و این درگیری، به نوعی در نمی یابد و از آن آگاه نمی گردد، آنگاه اغلب هستند های پرسش کننده از هستی و درگیری ها، خیال می کنند یا در می یابند و این برداشت را دارند یا درگیر خیال یا درگیر یافتن یادگیر این برداشت هستند، که عالم خارج و جدا از آن ها و جهان جدا و خارج از آنها و هستند های خارج از آن ها وجود دارد و موجود هست.

هایدگر می گوید ما موجودیت را به عنوان ابزار طرف مواجهه قرار می دهیم یعنی به منزله امری که در خدمت وظیفه های معینی هستند، آشپزی، نوشتن، اصلاح موی سر و اموری از این دست. در حقیقت ما آغازین ترین و نزدیک ترین رابطه خویش با ابزار را نه از طریق نگرستن به موجود مورد بحث یا از طریق نوعی تحقیق بی طرفانه فکری یا نظری درباره ی آن بلکه از طریق به کار بردن ماهرانه و راده آن ها حاصل می کنیم موجوداتی که به این نحو طرف مواجهه قرار می گیرند وجودی نوعاً متمایز دارند که هایدگر چنانچه مشهور است آن را تودستی بودن می نامد. بدین قرار هرچه کمتر به چکش، شیء صرفاً چشم بدوزیم و بیشتر آن را به کار گیریم و به دست گیریم رابطه ما با آن آغازینی تر می گردد و به نحو نامحدودتری از آن گونه که هست و به مثابه ابزار طرف مواجهه ما قرار می گیرد. چکش ورزی خود آلت دست بودن ویژه چکش را آشکار می سازد. ما نوع وجود ابزار را که در آن خود ابزار خود را نشان می دهد تودستی بودن می نامیم. تو دستی بودن امضاء پدیدار شناسانه متمایزی دارد. و دازاین وقتی مشغول

فعالیت بی مانع و راده است از ابزارهایی که به مثابه اعیانی مستقل مورد استفاده قرار می گیرند، یعنی به مثابه حاملان خصوصیتی معین که مستقل از بستر دازاین محور عمل وجود دارند، هنوز که حاوی موجودیت ابزاری است، هیچ تجربه آگاهانه ندارد. بدین قرار نجار ماهر هنگامی که به طور بدون اشکال مشغول چکش ورزی است، هیچ درک آگاهانه ای از چکش، میخ ها و میز کار ندارد. به وجهی که وقتی صرفاً عقب می رفتیم و درباره آن ها می اندیشیدیم از آن بهره مند بودیم. ابزارهای در دست استفاده از حیث پدیدارشناسی شفاف می شوند. افزون بر این هایدگر مدعی است که نه تنها چکش، میخ ها و میز کار بدین سان بخشی از جهان پدیداری نجار مشغول کار نیستند، بلکه به اعتباری نجار هم بخشی از این جهان نیست. نجار در هنگام اشتغال به نجاری آن چنان در این فعالیت مشغول می گردد که به خود به عنوان سوژه ای ایستاده در مقابل جهان ابژه ها وقوفی ندارد. نکته مهمی که از این تحلیل لازم می آید برداشت نمی گردد که رفتار دازاین در چنین بستر خودبخودی است، یعنی هیچ وقوفی در آن وجود ندارد، بلکه به خلاف وقوفی که در این بستر وجود دارد به تعبیر هایدگر پیرانگری فاقد ساختار صوری سوژه و ابژه است. از این رو به بیان پدیدارشناسانه در بسترهای یاد شده سوژه و ابژه‌های در کار نیست، آن چه هست جز تجربه ی کار جاری به عنوان مثال چکش ورزی نیست (کتاب دانشنامه ی فلسفه استنفورد- هایدگر)

اما از طرفی می توان گفت در موضوع تودستی بودن و فعلاً بدون در نظر گرفتن فرادستی بودن، وقتی مثلاً چکش کاری توسط نجار صورت می گیرد یا فعالیت ماهرانه در زندگی روزمره دازاین به کار می رود، چون مثلاً این دازاین همان فعالیت ماهرانه یا کاری که انجام می دهد و درگیر آن هست مثلاً چکش کاری و غیره می گردد، و مثلاً به نوعی جزء یا در کاری که انجام می دهد و فعالیت و همین طور به نوعی جزء یا در مثلاً چکش کاری می گردد، آنگاه بعد این دازاین در بند فعالیت ماهرانه شده، نمی تواند در خارج از فعالیت ماهرانه و کار، مثلاً خارج و غیر از چکش کاری گردد تا بتواند از بیرون خودش و فعالیت ها،

فعالیت و کارها را بنگرد و در نظر گیرد، تا بعد، از فعالیت ها و کارها و اشیاء و خودش آگاه گردد و یا بتواند آگاه گردد، یا از طرفی از چگونه بودن خودش و اشیاء و کارها آگاه گردد (هر چند در اینجا موضوع تودستی بودن بررسی شد و هنوز موضوع فرادستی بودن بررسی نشد).

پس در اینجا چون مثلاً در عمل چکش کاری دازاین جزئی از چکش کاری است، در اصل و به انواع گوناگون، دیگر این دازاین، وجودی وجود داشتنی ندارد که بتواند از کارها و خودش آگاه گردد و یا از طرفی هنوز دازاین جدا از فعالیت ماهرانه نشد که آنگاه از فعالیت ماهرانه و فعالیت ماهرانه ای که درگیر آن است آگاه شود و آن را دریابد.

پس در اصل در موضوع تودستی بودن، این رابطه دازاین در کارهای روزمره مثلاً چکش کاری، باعث می گردد دازاین چندان آگاهی ای از کارها و فعالیت ها و یا شاید اشیاء نداشته باشد، چون مثلاً در اصل دازاین جزئی از رابطه و همین طور در این رابطه و درگیر آن است، و مثلاً دیگر این دازاین خارج و جدا از این رابطه و فعالیت ماهرانه نیست که از رابطه و اشیاء و کارها و فعالیت ماهرانه آگاه گردد، چون این رابطه مثلاً رابطه دازاین با چکش کاری، به نوعی باعث می گردد دازاین رابطه ای اصلی و برتر با خودش و چگونه بودن خودش و همین طور رابطه ای با اشیاء نداشته باشد، که بعد بتواند از خودش و اشیاء و فعالیت ها و رابطه چندان آگاه گردد، و همین طور در موضوع تودستی بودن، رابطه داشتن دازاین و کارهای روزمره و فعالیت ها مثلاً چکش کاری، باعث می گردد این رابطه فرضی جلو رابطه برتر و قوی تر داشتن دازاین، با آگاه شدن از خودش و اشیاء را بگیرد، و به این ترتیب در اصل در موضوع تودستی بودن، دازاین با رابطه ای حقیر مثلاً در چکش کاری و غیره داشتن، این دازاین از چیزی برتر و قوی تر از رابطه داشتن های حقیر مثلاً برتری اصلی و برتر و قوی تر آگاه بودن اصلی محروم و در بند و زندان می گردد.

حتی اگر فرضاً رابطه داشتن با آگاهی را در نظر بگیریم، در اصل رابطه داشتن مستقیم با آگاه بودن از خود دازاین و اشیاء، برتر و قوی تر از رابطه داشتن با ابزارهای گوناگون روزمره و به کارگیری آن ها و فعالیت ها، مثلاً در چکش کاری است.

مثلاً مرحله آگاه بودن مستقیم، برتر از کارهای فرضاً روزمره در به کارگیری گوناگون یا فعالیت ماهرانه ی امور گوناگون است، چون مرحله آگاه بودن، آگاه بودن از مرحله و آگاه بودن از زندانی بودن در امور فرضاً روزمره و به کارگیری و فعالیت ماهرانه امور گوناگون، در چکش کاری و غیره هم هست، و وقتی دازاین این آگاهی برتر را داشت، ممکن است در موارد و مواقعی هر کار و به کارگیری و در فرضاً روزمرگی بودن را ندانسته باشد، و برخی رابطه های حقیر خودش در کارها یا در اصل در رابطه فعالیت ماهرانه بودن، را کنار گذارد تا بعد باز هم آگاه تر از امور و کارها و فعالیت ها و به کارگیری های گوناگون دیگر و این درگیر بودن ها گردد و با این آگاه بودن در بیهودگی کمتری باشد.

با این حال مثلاً شاید درگیر فعالیت های ماهرانه ی آگاه بودن و درگیر فعالیت ماهرانه ی دانستن و دریافتن بودن، حقیرتر از آگاهی ها و دانستن ها از انواع دیگر غیر از درگیر فعالیت آگاه بودن و دانستن از نوع فعالیت ماهرانه ی آگاه بودن باشد.

پس در اینجا شاید تودستی بودن با رابطه داشتن در کارها و همین طور فعالیت ها ماهرانه و درگیر آن بودن در زندگی فرضاً روزمره (مثلاً در چکش کاری)، مرحله و رابطه ای حقیر است، که لازم است این مرحله حقیر کنار رود تا بعد جای این مرحله حقیر، مرحله ای برتر و قوی تر وجود داشته باشد.

اغلب وقتی یک مرحله حقیر ضعیف و ضعف دار کنار رود، جایگزین این مرحله حقیر، مرحله ای دیگر مثلاً اغلب مرحله ای برتر و قوی تر می گردد، چون حقارت با حقارت است و همین طور اگر مرحله حقیر کنار رود، مرحله ای دیگر که حقیر و ضعیف نیست جایگزین آن مرحله حقیر و ضعیف می گردد.

آن چیزی که هایدگر تودستی بودن (مثلاً در چکش کاری و یا کارهای دیگر و روزمره) می نامد، در اصل دازاین را به دست و در فعالیت و برده فعالیت و در فعالیت ماهرانه بودن و کارهایی که در فعالیت، مثلاً چکش ورزی یا امور دیگری که درگیر آن است، با این دازاین در بند و برده که انجام می دهد قرار می دهد، نه اینکه فعالیت ها و انجام کارهای روزمره و درگیر اینها بودن مثلاً چکش کاری یا حتی امور روزمره ی درگیر فعالیت ماهرانه ی دانستن بودن، در دست و اختیار و به کار گرفته شدن توسط دازاین باشد، پس در اینجا در اصل اغلب دازاین و نوع زندگی، برده تودستی بودن مثلاً چکش کاری و کارهای دیگر است، نه اینکه چکش کاری و فعالیت و کارها و کارهای روزمره برده و در اختیار و در تصاحب دازاین و فعالیت ها و نوع زندگی وی قرار گیرد.

هر چند شاید از طرفی دیگر و در نظر هایدگر، دازاین روند درگیری های فعالیت های ماهرانه باشد، نه اینکه دازاینی وجود داشته باشد که درگیر فعالیت های ماهرانه باشد.

در اینجا در اصل نوع زندگی دازاین، در اختیار و تصاحب این نوع زندگی، یعنی مثلاً نوع زندگی امور فرضاً روزمره و فعالیت ها است.

اما باز هم در اینجا این موضوعات از طرفی است که ممکن است در تودستی بودن، خود دازاین و زندگی وی و کارهای وی هم بصورت فعالیت باشد.

هر چند ممکن است برخی دانستن ها و علوم، فرادستی به نظر برسد، ولی فعالیت ماهرانه و وجود درگیری های فعالیت های ماهرانه ی دانستن و علوم بودن حقیر است، هر چند ممکن است هایدگر این دانستن ها را فرادستی بنامد و فعالیت ماهرانه و یا تودستی بودن نامد. هر چند در این بررسی ها و دلایلی که آوردم نظرهای دیگر، غیر از منظور و نظرهای هایدگر را در مورد و در تعریف و چگونه بودن دازاینی متفاوت با نظر و منظور هایدگر، را هم بررسی کردم.

بردگی و ابزار بودن دازاین با زندگی روزمره و کارها و تودستی بودن و موجود بودن آن، برده تر و ابزارتر و زندانی تر است.

در اینجا ممکن است فعالیت های کارهای روزمره یا فعالیت ها (مثلاً چکش کاری) بعد از مدتی زندگی و نوع زندگی دازاین و پرسش های وی و نوع پرسش های وی را تعیین کند و در اختیار و تصاحب و فرمان خود گیرد و همین طور باز هم این روزمرگی و فعالیت ها و کارها و به کارگیری های روزمره و درگیر فعالیت بودن (مثلاً کار چکش کاری)، در بعداً یا آینده ی بیشتر باز هم بیشتر و در موارد بیشتر، دازاین و نوع زندگی و پرسش های وی از هستی را تعیین کند و در اختیار و زندان و به کارگیری و فعالیت خود گیرد.

پس در اصل بعد از مدتی که فرضاً روزمرگی و فرضاً فعالیت های ماهرانه و درگیر این ها بودن طی شد، باز هم بیشتر روزمرگی ها و فعالیت ماهرانه و درگیری ها در فعالیت ها و کارهای گوناگون، دازاین بودن را به انواع گوناگون به کار می گیرد، نه اینکه در ظاهر و دید نزدیک دازاین با روزمرگی و امور و کارهای مختلف آن و همین طور خودش در کار و در اختیار باشد.

ممکن است از نظر هایدگر از تودستی بودن، دازاین همان درگیری های گوناگون فعالیت های ماهرانه باشد و دازاین جدا و خارج و غیر از این روند درگیری های فعالیت های ماهرانه نباشد، اما با این حال در اینجا به غیر از منظور هایدگر، بررسی های دیگر هم از دازاین صورت گرفت.

مثلاً در اینجا چون با تودستی بودن، دازاین زندانی و در تصاحب و در اختیار قرار گرفته شد، دیگر این دازاین قدرت و توانایی و موجودیتی برای آگاه بودن اصلی و برتر را هم ندارد، چون مثلاً آگاه بودن و آگاه شدن برتر وی هم، به این نوع، زندانی و در تصاحب و در اختیار گرفته شد.

بنابراین هایدگر منکر آن است که مقولات سوژه و ابژه‌یابانگر بنیادی ترین نحوه مواجهه ما با موجودات است. با این حال بر این عقیده است که این مقولات بر نوعی اشتقاقی از مواجهه قابل اطلاقند. فی المثل

دازاین وقتی مشغول رویه های علم طبیعی است وقتی ادراک حسی صرفاً در خدمت ژرف نگری تأملی یا فلسفی است یا وقتی فیلسوفان ادعا می کنند پاره ای از عناصر سازنده مابعدالطبیعی و برون ساختاری جهان به طور مثال نقاط امتداد مرز منادها را یافته اند، موجودات تحت بررسی به لحاظ پدیدارشناسانه از زمینه های فعالیت ابزاری روزمره خارج می شود، و به این وجه به صورتاعیانی کاملاً .....مستقل یعنی به صورت حاملان خصوصیات متعین یا سنجش پذیری که در بستری عام قراردارند، اندازه برحسب متر وزن برحسب کیلوگرم و نظایر آنها می نمایانند. هایدگر این نحوه وجود را فرادستی بودن می نامد، و گاه موجودات فرادستی را اشیاء می نامد. به همراه این دگرگونی پدیدارشناسانه در نحوه وجود موجودیت، دگرگونی متناظری در نحوه وجود دازاین پدید می آید، دازاین سوژه می گردد، سوژه ای که طرفش توضیح دادن و پیش بینی رفتار جهانی مستقل بر این نیست. بنابراین مواجهه با امر فرادستی اساساً واجد ساختار سوژه و ابژه است. هایدگر واپسین مقوله پدیدارشناسانه ای که در مرحله نخست تحلیل اگزیستانسیال شناخته می شود غیرتودستی بودن می نامد.

این نحوه وجود موجودات زمانی پدیدار می گردد که فعالیت عملی ماهرانه به علت بروز خرابی و نقض در کارکرد ابزار، پی بردن به فقدان ابزار یا مانع تراشی ابزار مختل می گردد. موجودات وقتی بصورت غیر تودستی طرف مواجهه قرار می گیرند دیگر به لحاظ پدیدارشناسانه شفاف نیستند، با این حال هنوز هم اعیان فرادستی تمام عیار نیستند، زیرا وضعیت خرابی با نقص در کارکرد فقدان و مانع تراشی با نسبت با بستر ابزاری ویژه ای تعبیر می شوند.

آموزه ی دو قطعه کلیدی بر این نکته پرتو می افکند. بند نخست از این قرار است: فرادستی بودن چیزی که نمی توان از آن استفاده کرد هنوز از هرگونه تودستی بودن تهی نیست، ابزاری که از این نحو فرادستی است هنوز شیء که در جایی افتاده باشد نیست. آسیب رسیدن به ابزار هنوز تعبیری محض در شیء نیست، یعنی تعبیری در خصوصیات که در صرفاً در چیزی فرادستی رخ می دهد.

بند دوم از این قرار است: وقتی از چیزی نتوان استفاده کرد مثلاً وقتی ابزاری به وضوح از کار می افتد آن چیز فقط در سروکار داشتن هایی که چیزی آلت دست قرار می گیرد و برای این سروکار داشتن ها نظر می دهد.

بدین قرار هیچ راننده ای با تائیری پنچر بصورت قطعه ای لاستیک با مقداری قابل اندازه گیری مواجه نمی شود، بلکه به مثابه ابزاری آسیب دیده یعنی به مثابه علت اختلالی موقت در کار رانندگی اش با آن مواجه می گردد. دازاین هنگام بروز چنین اختلالاتی در فعالیت ماهرانه همچون مشکل گشایی عملی ظاهر می گردد که فعالیت های بسترمندهش معطوف به تجدید فعالیت ماهرانه بی دردرسر است. اگرچه هایدگر از این تعبیر بهره نمی برد قلمرو پیچیده بینابینی تودستی بودن ظاهراً در بهترین تعبیر یکی از مواردی است که مشخصه آن نحوه ها یا درجات احتمال یا عدم احتمال یا همان درگیری یا عدم درگیری است. مشکل گشایی عملی دازاین در بسیاری از اوقات مستلزم راه بردهای جبرانی به طور مثال روی آوردن به شیوه ی دیگر از جابجایی خواهد بود که علائم کاردانی سیال و منعطفی را که در بسترهای تودستی وجود دارد حفظ می کند. با این حال در نقطه مرزی فی المثل زمانی که تعمیرکار اتومبیل از دانش نظری خویش در نحوه کارکرد اتومبیل در کار تعمیر استفاده می کند، فعالیت مشکل گشایی دازاین به استدلال نظری نزدیک می گردد که وجهه ممیز پژوهش علمی در باب موجودات فرادستی است. ولی حتی در اینجا هم دازاین صرفاً نظر ورزی یا صرفاً مشاهده نمی کند. لذا مطابق تعابیر هایدگر هنوز نوعی سوژه بی اهتمام یا فارغ از درگیری محض نیست.

با در نظر داشتن این طیف موارد می توان به معضل بالقوه ای در شرح هایدگر اشاره کرد (کتاب مارتین هایدگر - دانشنامه استنفورد).

اما از طرفی ممکن است گاهی مشاهده و تحقیق به فرض بی طرفانه نظری و فکری، نتواند تحقیق نظری و فکری و همین طور مشاهده ای برای درست و واقعی بودن خودش داشته باشد، چون مثلاً ممکن است

گاهی نتوان از خارج از مشاهده و تحقیق نظری و فکری و یا با مشاهده و یا با تحقیق نظری و فکری، مشاهده و تحقیق نظری و فکری را به طور کامل و درست و واقعی، مشاهده کرد و یا تحقیق نظری و فکری کرد و بعد به درست بودن آن پی برد.

ولی آیا مشاهده، مثلاً در ژرفنگری تأملی، به نوعی مشاهده شدنی است یا تحقیق نظری و فکری، تحقیق نظری و فکری شدنی است و این موضوع باز هم تا بینهایت و دوری ادامه دارد.

مثلاً ممکن است آن چیزی که رابطه داشتن با اشیاء از طریق تودستی بودن و به کارگیری و فعالیت ماهرانه نامیده گردد، در اصل رابطه داشتن با رابطه داشتن، با مثلاً اشیاء است، آنگاه پس در اصل رابطه داشتنی با رابطه داشتن در اینجا موجود است، یعنی یکی رابطه داشتن با اشیاء از طریق تاحدی ولو پنهان و غیرمستقیم نظری و تحقیق نظری و مشاهده کردن و بعد از این رابطه، رابطه ی دیگری هم از طریق رابطه داشتن با این رابطه داشتن وجود دارد که باعث می شود این برداشت وجود داشته باشد که با چیزها و فعالیت ها از طریق تودستی یا به کارگیری روزمره رابطه برقرار شده یا در رابطه است، یا مثلاً دازاین در ارتباط و با اشیاء و یا فعالیت ها این طور است.

---

درباره ی آن موضوعی که هایدگر فرادستی بودن نامیده که در آن به نوعی ولو متفاوت و از نوعی دیگر سوژه و ابژه و مواجهه سوژه و ابژه وجود دارد، مثلاً وقتی دازاین مشغول رویدادهای علم طبیعی است، وقتی ادراک حسی صرفاً در خدمت ژرف نگری تأملی یا فلسفی

است) هر چند شاید موضوع دیگر یعنی تودستی بودن و به کارگیری ابزاری و ماهرانه به نوعی سوژه و ابژه ای نبود)، ممکن است غیر و متفاوت با نظر هایدگر در این جا و در موضوع فرادستی بودن، دازاین به نوعی سوژه ای در سوژه ی دازاینی دیگر باشد و همین طور ممکن است با ابژه هایی که در دیگر ابژه های دیگر وجود دارد یا در ارتباط با یکدیگر هستند یا در اصل ابژه هایی که با همدیگر هستند، به انواعی مواجهه گردد، مثلاً ممکن است گاهی در برخی از موضوعات علوم طبیعی و تأملات فلسفه، این موارد و موضوعات به انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان وجود داشته باشد، یا همین طور ممکن است گاهی به انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان این موضوعات و مواجهه ها، در دازاین هم وجود داشته باشد.

ممکن است متفاوت با نظر هایدگر و در دازاینی متفاوت با نظر هایدگر، دازاین سوژه بودن را، سوژه ای برای سوژه بودن ها در سوژه بودن ها، طرف مواجهه قرار دهد.

مثلاً شاید از طرف دیگر و به نوعی دیگر و متفاوت با نظر هایدگر و سوژه ای که در دازاین متفاوت با نظر هایدگر در نظر گرفته شد و سوژه ای که در دازاین نامیده شد، سوژه، ذهنی فرضی باشد که ممکن است نتواند عین و عالم خارج از خودش یا عالم غیر از خودش را آن طور که عین و عالم عین در حقیقت و فی نفسه هست بشناسد یا با آن مواجهه گردد، یا ممکن است باز هم از طرفی دیگر سوژه آن طور باشد که کانت آن را معرفی کرد و همین طور از طرفی عالم بود و نمود تعریف شده طبق نظر کانت موجود باشد، و از طرفی در تعریف کانت گزاره ها و یا گزاره های زبانی باشد و به انواعی ذهن فرضی نباشد (مثلاً طبق نظر کانت گزاره های ترکیبی و گزاره های تحلیلی موردنظر و موجود باشد)، هر چند ممکن است نظریه هایدگر این طور نباشد و این مواردی که کانت در نظر داشت را در اینجا و تعاریف خودش به کار نبرد و دازاین را به عنوان هستند ی پرسش کننده از هستی و یا دازاین را به عنوان گشودگی یا دازاین را در موضوعات به خاطر چه ها و یا دازاینی به خاطر آن هست یا دازاین را به عنوان (آن جا- هستن) یا چیزهای دیگر تعریف کند و در نظر بگیرد.

اما شاید بتوان گفت از طرفی دیگر و غیر از این مواردی که هایدگر گفت و غیر و متفاوت با نظر هایدگر، در موضوع فرادستی بودن، دازاین به نوعی سوژه است، که ابژه ها و سوژه های گوناگون دیگر در درون سوژه ی دازاین تبدیل به یکدیگر می گردند و ادامه می یابند.

از طرفی دیگر و غیر از چیزهایی که هایدگر گفت و غیر از نظر هایدگر، شاید دازاین در موضوع فرادستی بودن، به نوعی سوژه ای بدون سوژه برای سوژه بودن است، چون به انواع گوناگون این سوژه فرضی همان خیال و خیالات تبدیل شونده به برداشت و تخیل سوژه بودن هست، زیرا اغلب این خیالاتی که خیال می گردد خیالات و خیال نیست، به انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان، همان سوژه و یا همین طور برداشت سوژه بودن را موجود می کند تا بعد این سوژه و خیالات و خیال، خیال کند خیال و خیالات نیست و بعد وجودی واقعی دارد، چون مثلاً گاهی آن چیزی که سوژه نامیده می گردد، خودش سوژه ای برای خیالات و خیال کردنی است که به علت اینکه به طور کامل و واقعی از خیال و خیالات بودن و خیال کردن های گوناگون در وجود رها نیست یا خارج نیست، آن گاه چندان چیزی که سوژه نامیده می گردد، یا در اصل خیالات و خیال، به طور کامل و یقینی، پی به خیال و خیال بودن خودش و این که خیالات و خیال می کند که خیال و خیالات نیست آگاه نیست و یا این دریافت و برداشت را ندارد، چون خیالی بی خیال نیست، زیرا اغلب این موضوع خیالی بودن و خیالات، کشفی است که به طور کامل و یقینی هم کشف نشده است، چون از کشف کردن این کشف کردن، ترس و فریب خود وجود دارد، چون شاید در خیلی مواقع و موارد به انواع گوناگون ولو پنهان و غیرمستقیم و کم ترس از مواجهه با حقیقت حقیقی و همین طور مواجهه با ضعف ها و حقارت ها (مثلاً مواجهه با خیالی و خیال بودن) موجود است و افزون تر هم می گردد، تا از طرفی خیال گردد که خیال نمی گردد، تا با این خیال، در ظاهر چندان ناامنی و حقارت آن به طور فرضی وجود نداشته باشد.

شاید اغلب حقیقت حقیقی و قبول آن تلخ و سخت باشد ولی قبول خیال و خیالات آسان و راحت باشد.

اما از طرفی شاید آن چیزی که فرادستی بودن نامیده می گردد، دریافت هایی بیشتر را وجود دار کند، ولی شاید فرادستی بودن و موضوعات آن فریب دادن و خیال کردن هایی به خود، با دلایل و تأملاتی که این فریب دادن ها و خیالات را بی فریب دادن و خیال کردن هایی به خود، با دلایل و تأملاتی که این فریب دادن ها و خیالات را بی فریب دادن و خیال نبودن وانمود و ظاهر می کند است و چون در برخی موارد و موضوعات در صورتی که دلایل و تأملاتی برای خوب و درست بودن آن موضوعات و موارد وجود داشته باشد، آن گاه بعد خیال می گردد و یا این دریافت و برداشت وجود دار می گردد که آن موضوعات و اموری که برای درست و خوب بودن آن دلایل و

تأملاتی موجود است، درست و خوب است، آنگاه اگر برای درست بودن و خوب بودن چیز یا موضوع یا روابطی، دلایل و تأملاتی وجود داشته باشد، آنگاه بعد گاهی خیال می‌گردد و یا گاهی این دریافت و برداشت وجود دارد که آن موضوعات و امور و روابط، مثلاً فرادستی بودن و موضوعات و امور فرادستی، درست است و یا خیالی نیست و یا خیالی بودن آن موضوعات و امور و روابط و همین‌طور فرادستی بودن نادرست است.

گاهی و در برخی موارد ممکن است دلیل داشتن برای درست بودن امر یا موضوع یا چیز یا شیء، قبول درست بودن آن امر یا موضع یا شیء را درست و دلیل دار ظاهر و وانمود کند و گاهی این خاصیت دلیل و تأمل است.

اما باز هم ممکن است دلیلی که دلیل دار باشد، دلیلی دلیل دار برای درست در نظر گرفتن و درست برداشت کردن آن است، و ممکن است گاهی این موضوع در مورد امور و موضوعات فرادستی و فرادستی بودن هم وجود داشته باشد، هر چند اگر آن دلایل، فریبنده و خیالی باشد، یا آن دلایل خیالی برای وانمود کردن خیال و خیالات و دلایل باشد.

چنانچه مشهود است هایدگر از دازاین به مثابه در جهان بودن تعریف می‌کند، بنابراین این مفهوم در جهان بودن تعبیر مجددی از فعل قیام‌ظهوری است. در جایی که از قیام‌ظهوری تعبیر دقیقی یعنی برون‌ایستی مراد می‌شود که پیشتر بیان شد.

در جهان بودن به عنوان پدیداری یکپارچه در مقابل آمیزه‌ای تصادفی ترکیبی سه بخشی از: بودن، و، جهان یکی از اوصاف ذاتی دازاین است چنانچه هایدگر توضیح می‌دهد بودن در، ویژگی نیست که دازاین آن را گاه داشته و گاه نداشته باشد و بدون آن بتواند دقیقاً همان‌گونه باشد که با آن می‌تواند باشد. چنین نیست که انسان باشد و افزون بر آن نوعی رابطه وجودی به سوی جهان داشته باشد، جهانی که او آن را گاه در اختیار می‌گیرد.

دازاین هرگز بدواً موجودی نیست که به عبارتی از بودن در، فارغ باشد ولی گاه تمایل به برقراری رابطه‌ای به سوی جهان داشته باشد.

برقراری روابطی به سوی جهان تنها از آن روی امکان پذیر است که دازاین به منزله در جهان بودن، همان‌گونه هست که هست. وضعیت وجودی تنها از آن روی که بیرون از دازاین موجودی فرادستی هست و با دازاین تلاقی می‌کند سر بر نمی‌آورد. چنین موجودی فقط تا آن جا می‌تواند

با دازاین تلاقی کند که بتواند خود را از جانب خویش درون جهانی نشان دهد. همان طور که این قضیه روشن می سازد وجه بودن در در جهان بودن، را نمی شود رابطه ای صرفاً مکانی دانست به معنایی که بتوان با دستگاه چی پی اس آن را معین داشت. زیرا دازاین آن گونه که اقتضای این قسم بودن مکانی است هرگز صرفاً موجودی فرادستی درون جهان نیست. هایدگر گاه از اصطلاح سکونت برای اشاره به نحوه متمایز بودن دازاین در جهان بهره می برد. سکونت داشتن در خانه ای صرفاً به معنای قرار داشتن در داخل آن به وجهی مکانی به معنایی که هم اکنون مورد بررسی قرار دادیم نیست. به عکس به معنای تعلق داشتن به آن جا و داشتن جایگاهی مأنوس در آن جا است. به همین معنا است که دازاین ذاتاً در جهان است. هایدگر بعدها مفهوم اگزستانسیالیسم از مکان را به پیش می کشد که در واقع به روشن ساختن معنای بودن دازاین در جهان یاری می رساند. در ادامه در این باب بیشتر سخن خواهم گفت. حال جهانی که چنین دازاینی ذاتاً در آن سکونت دارد چیست. برای پاسخ دادن به این پرسش باید مدتی به واگشایی برداشت هایدگر از درگیری بپردازیم، و این واقعیت که هایدگر طی شرح خویش آزادانه از شماری مفهوم بهره می برد که ارتباط نزدیکی با هم دارند از جمله: اسناد دادن اشاره و ارجاع، بر دشواری کار می افزاید. با وجود این آن چه روشن است این است که هایدگر اصطلاحی را پیش می کشد که مک اوراری و رابینسون آن را درگیری ترجمه می کنند و به نقش هایی که موجودات ابزاری در الگوهای روزمره فعالیت دازاین آن را ایفا می کنند اشاره می کند. نحوه هایی که این موجودات درگیر الگوهای مزبور می شوند. نزد هایدگر درگیری اساساً ساختاری مستقل نیست، بلکه حلقه اتصالی است در شبکه ای از فهم پذیری که وی آن را تمامیت درگیری ها می نامد. مثال هایدگری رایج را در نظر بگیرید. چکش درگیر کنش چکش ورزی است. این چکش ورزی درگیر محکم کردن چیزی است و این محکم کردن درگیر حفاظت از حائل بشری در مقابل آب و هوای نامطلوب است. چنین تمامیت هایی از درگیری ها بسترهای رویه ی ابزاری روزمره اند و در این مقام موجودات ابزاری را تعریف می کنند. لذا چکش در مقام چکش تنها در نسبت با سر پناه و در حقیقت در نسبت با همه ی ابزارهای دیگری که در رویه های روزمره دازاین به طرز معناداری با آن ها مرتبط است فهم پذیر هست. این وجودشناسی نسبی موجب پیدایش امری می شود که برندم شرط سخت گیرانه نظام مندی هایدگر می نامد. هم چنان که در مدعای چشم گیر هایدگر مبنی بر اینکه به معنای دقیق کلمه چیزی تحت عنوان ابزار وجود ندارد به بیان در می آید. این کل گرای

اساسی گسترش می یابد. زیرا به محض آنکه راهی را در میان شبکه ای از درگیری ها دنبال می کنیم به ناگزیر مناطق وسیعی از مکان درگیری را خواهیم پیمود. از این قرار حلقه های اتصال نه تنها از چکش ها به چکش ورزی و از آن جا به محکم کاری جهت حفاظت در برابر آب و هوا بلکه هم چنین از چکش ها به بیرون کشیدن میخ ها و از آن جا به باز کردن گنجه ها جهت نقل مکان به خانه ای دیگر پیموده خواهد شد. این رفتار به رفتارهای فراوان دیگری، بسته بندی کردن، راندن کامیون باربری و لذا به ابزارهای فراوان دیگری، جعبه های بزرگ، کامیون های باربری و اموری از این دست ارجاع خواهند داشت. نتیجه چنین چیزی شبکه کل گرایانه ی گسترده ای از دلالت نسبی در هم تنیده است. چنین شبکه هایی طبق یکی از معانی کلیدی که هایدگر به اصطلاح جهان می بخشد معنای موجود شناسانه ای که وی آن را واجد دلالتی پیشا وجود شناسانه توصیف می کند جهان هایی برپا می دارند. پیش از آنکه معنای کلیدی دیگری از مفهوم هایدگری جهان آشکار شود می توانیم جزییات مهمی به این تصویر در حال شکل گیری بیفزاییم.

هایدگر نشان می دهد که درگیری ها ساختارهایی یکپارچه نیستند، براین اساس من در حال حاضر کامپیوترم نوعی با چه، در بستر علمی دفتر کارم نوعی در چه جهت نوشتن این مطلب دانشنامه نوعی از برای، که هدف از آن به دست دادن درآمدی به فلسفه هایدگر است نوعی به سوی چه، به خاطر کار دانشگاهیم یعنی به خاطر استاد دانشگاه بودنم نوعی به خاطر چه، کار می کنم. درگیری اخیر یعنی به خاطر چه تعیین کننده است زیرا طبق دیدگاه هایدگر چنین حلقه اتصال بر بنیاد کلیه تمامیت های درگیری ها هست. به خاطر چه پیوندی ایجاد می کنند میان این ایده که هر لحظه از قیام ظهوری دازاین تقوم بخش نقطه انشعابی است که دازاین در آن نحوه ای از بودن را بر می گزیند و ۲- این مدعا که طرح ها و امکانات دازاین ذاتاً با نحوه هایی که موجودات دیگر ممکن است فهم پذیر شوند گره خورده است، دلیل این امر آن است که هر به خاطر چه ای ساختار پایه ای تمامیتی از درگیری ها هست که معرف ابزار است و منعکس کننده نحوه ی ممکنی از بودن دازاین، استاد دانشگاه، نجار، والد یا جز آن ها است. وانگهی با توجه به این که موجودات تنها در بسترهای فعالیت که به تعبیری همراه با دازاین سر می رسند فهم پذیرند چنین چیزی به توضیح این مدعای هایدگر یاری می رساند که جهان در مواجهاتی که با موجودات صورت می گیرد چیزی است که دازاین همواره پیشاپیش با آن آشنا است. دست آخر اینکه به خاطر چه مقوله پدیدارشناسانه غیرتودستی بودن را ملموس تر می کند. از این روی وقتی به طرزی عمیق و بدون

اشکال مشغول حروف چینی هستم کامپیوتر با نقشی که در فعالیت دانشگاهیم ایفا می کند جنبه های شفاف یا نامشهود تجربه ام هستند. لیکن اگر کامپیوترم از کار بیفتد به آن به مثابه موجودی وقوف می یابم که با آن را در بستر علمی دفتر کارم مشغول به کار بودم از برای آنچه مدخلی دانشنامه ای با هدف به دست دادن درآمدی به فلسفه هایدگر بنویسم و به این واقعیت وقوف می یابم که در کارم به خاطر اینکه استاد دانشگاه هستم تشکل یافته است. لذا اختلال ها این تأثیر را دارند که تمامیت های درگیری ها و از این رو جهان ها را بیان می دارند. (کتاب دانشنامه فلسفه استنفورد- مارتین هایدگر)-

.....

-----

## نتیجه

دازاین و هستند پرسش کننده از هستی، پرسندگی از پرسندگی را هم در خودش و وجود خودش و امور و اعمال خودش دارد، هرچند اثر این موضوع آشکار و مستقیم نباشد. ممکن است هستند ی پرسش کننده از هستی، از هستی پرسش و هستی پرسش کردن هم باشد.

اما شاید روندِ درگیری های فعالانه و به خاطر چه ها در دزاین، روندی فعالانه برای وجود داشتن فعالیت ها و درگیری های فعالانه در درگیر فعالیت های ماهرانه و، به خاطر چه ها، بودن است.

اما ممکن است دزاین با تأملات فلسفی و علوم طبیعی و فرادستی بودن، راهی برای وجود داشتن و وجود داشتن وجود داشتن را هم بیابد و قرار گیرد.

اما ممکن است وجود و موجودات، به انواع گوناگون ولو غیرمستقیم و پنهان، در رابطه و در راه وجود نداشتن و موجود نبودن هم باشند، یا انواعی دیگر از وجود داشتن و موجود بودن را در وجود داشتن و موجود بودن بیابند و دریافت و برداشت کنند، اما ممکن است گاهی این موضوع و این وجود داشتن و موجود بودن، به طور آشکار و مستقیم نباشد یا گاهی به طور مستقیم و آشکار دریافت نشود.

اما شاید دزاین به عنوان فرادستی بودن و یا تعریف های دیگر، عنوانی برای عنوان نداشتن هم باشد.

اما از طرفی دیگر و در موضوع مرگ مولف و اینکه ممکن است هر فرد برداشت و دریافت خاص خودش را از متن و دلایل داشته باشد، که شاید متفاوت با برداشت و دریافت دیگران یا حتی متفاوت با منظور نویسنده و یا مولف باشد، این تفاوت و این برداشت های گوناگون از متن و دلایل، با تفاوت داشتن خود تفاوت و تفاوت داشتن برداشت و دریافت هر فرد از منظور تفاوت و تفاوت داشتن، هم ممکن است موجود باشد و وجود داشته باشد، ولی این موضوع آنقدر آشکار و مستقیم نباشد که فرد و افراد کاملاً بفهمند و دریابند.

-----